شماره 9

تاريخ ظهور ديانت حضرت باب و

حضرت بهاءاللّه بقلم جناب ابوالفضائل

ص ١

آقايان محترم من چون در اين سنوات اخيره ذكر اسم صائفهء بابيّه در اروپا

و آمريكا اشتهار يافت و هر يك از كتّاب و منصّفين در شرح حالات اين طائفه چيزى

نوشتند كه با يكديگر منطبق و متوافق نميايد من باقتضاى محبّت اكتشاف كه اعظم

وظيفهء اهل علم و محبّين ترقّى ملّت است قيام كردم كه خود بنفسه حقيقت اين

مسئله را دريابم تا اگر فائده در آن ديدم بهم وطنان عزيز خود اطّلاع دهم.

و چون ملاحظه نمودم كه كتاب جرائد و مؤلفين كتب در بيان حالات ديانات

عموماً خاصّه ديانات جديده سهواً يا عمداً امور غير واقع بى اصل مينويسند

بر خودم لازم دانستم كه در اكتشاف عقائد بابّيه بمندرجات اوراق اكتفا نكنم

و از خود اين طائفه نيز عقايدشانرا استفسار نمايم و بعد حاصل كامل را باعقل

سليم و نظر بى تعصّب موازنه كنم تا صحيح آنرا از فاسد تميز دهم و صحيح آنرا

بى غش خدمت ابناى وطن معروض دارم .

و اين كتاب كه شرح حالات طوائف جديد را مينويسند براى اينكه اوراق

ايشان مردود عامّه نشود و خودشان نيز متهم نشوند ناچارند كه گاهى اخبار

بى اصل بنويسند . و از اين جهت شخصى هر كه ميخواهد حقيقت حال طائفه را صحيح و

بغنش حاصل كند نا چار است كه در اكتشتفات خود بمندرجات اين اوراق اكتفا ننمايد

. و بر اين قياس اى آقايان محترم من كه در حقيقت ديانت طاهره مسيحيّه هيچ

شكى ندارم مدتى غبر و جيز زحمت كشيدم تا اطلاعاتى صحيح و بى غش از اين طائفه

بدست آوردم . و هميشه مترّقب بودم كه در محّلى مناسب مكتشفات خود را در

اين مسئله بهموطنان خود معروض دارم . و اكنون از اعضاى اين مجلس كه

متشكّل از اهل علم و فضل است من متشكّرم كه معلومات مرا مسموع ميدارند و فائده

اطلاعات صحيحه را ادراك ميكنند .

و من در كشف اين مسئله در دو مقام گفتگو مينمايم ( مقام اوّل ) در ذكر

تاريخ ظهور اين ديانت و حالات مؤسس آن و ذكر عقايد ايشان خالى از تطويل

ص ٢

\_\_\_ و اختصار \_\_\_ و منزه از غش و غل ( مقام دويم ) در بيان سبب نفوذ

و انتشار آن در جميع ممالك و اديان .

و بر سبيل مقدّمه اول معروض ميدارم كه من چون در اوّل ملاحظه كردم كه

دو اسم در شرح حالات اين طائفه مذكور و مسموع ميشود . اسم طائفه بابيه

و اسم طائفه بهائيه . لذا از اوّل تفحّص كردم كه آيا فى الحقيقه اينها يك طائفه

اند و بسبب اغراض بدو اسم مسمّى شده اند . و يا آنكه دو طائفه اند . پس از تفحّص

تامّ معلوم شد كه فى الحقيقه دو طائفه اند .

چه بر اهل علم واضح است كه سبب تفرّق اديان سه چيز است كه بواسطهء

اين سه از يكديگر ممتاز ميشوند ( اوّل ) تعدّد شارع و مؤسّس . چنانچه فى المثل

ديانات مسيحّيه و محمديّه و يهوديّه بسبب اينكه مؤسّس يكى مسيح و ديگرى محمّد

و ديگرى موسى بوده است از يكديگر ممتاز شده اند ( دويم ) تعدّد كتب آسمانى است

چنانكه فى المثل چون كتاب دينى نصارى انجيل و كتاب دينى يهود توراة و كتاب

دينى محمّديان قرآن است سه ديانت محسوب شده است ( سيّم ) اختلاف

شرائع و احكام . چنانكه فى المثل چون احكام دين مسيحيان غير از احكام

دين يهود و احكام دين يهود است از اين جهت سه دين

محسوب گشته اند . و بغير از اين سه وجه ابداً ديانات متفاوتهء اهل عالم

از يكديگر ممتاز و مفروز نميشوند .

و بر من بهمين طريق معلوم شد كه بابيّه غير از بهائيه اند . زيرا پس از

تحقيق دقيق معلوم شد كه مؤسس ديانت بابيّه باب بوده است و شارع ديانت

بهائيّه بهاءاللّه . و كتاب شريعت بابيّه كتاب بيان فارسى است كه باب

كه در سجن ماكو مرقوم داشت . و كتاب دينى بهائيه كتاب اقدس عربى است كه

در عكّا از قلم بهاءاللّه نازل شد . و احكام و عبادات ايندو كتاب نيز

متفاوتست . زيرا كه احكام باب خالى از صراحت و صعوبت نيست . ولى احكام

بهاءاللّه بغايت ملائم با مدنيّت حاليّه است و حافظ حقوق جميع ملل و مرام

بشريّه و حافظ هيئت اجتماعيّه . علاوه از اين فروق واضحه فيما بين بابيّه

بهائيّه منافرت و مجانبت شديده است . و اكابر بابيّه پس از قتل باب

ص ٣

كتب متعدّده در دور بهاءاللّه تأليف نمودند . و از آنجمله يكى كتاب هشت \_\_\_\_

كه ادوار برون انگليسى بعض عبارات آنرا در كتب و مجلّات خود درج نموده است .

و اين كتابرا شيخ احمد روحى و آقا خان كرمانى تأليف نمودند و بخدمه باسم

حاجى سيّد جواد كربلائى كه از اصحاب باب و از اتباع بهاءاللّه و مردى عالم

و منوّر بود منتشر داشتند . و چون اين مقدّمه معلوم شد اكنون شرحى

باختصار در حالات شارع هر دو ديانت معروض ميدارم .

) امّا ديانت بابيّه )

مؤسّس آن باب بود . و اسم اصلى او ميرزا على محمّد است . و او در غرهء

ماه محّرم سنّهء ( 1203 ) هجريّه كه مطابق با ماه اكتوبر سنه ( 1819 ) ميلادى

است از عائلهء ممدوح السّيره از سلالهء اشراف ملويه در بلدهء شيراز كه عاصمه

بلاد فارس است در جنوب ايران ولادت يافت . و نام پدرش سيّد محمّد رضا

بود او غالباً بتجارت منسوجات در بلاد فارس اشتغال مينمود . و قبل از \_\_\_

فرزندش ميرزا على محمّد وفات يافت . و لهذا كفالت فرزند صغير وحيدش در عهدهء

خال اب او حاجى ميرزا سيّد على شيرازى كه بغايت بتقوى و تقديس موصوف و مشتهر

بود قرار گرفت و وى در حفظ و صيانت او غايت سعى را مرئى داشت.

و چون باب بسنّ هفت و هشت بالغ شد در نزد يكى از مشايخ شيراز كه

بشيخ معلم معروف بود \_\_\_ \_\_\_\_ \_\_\_\_ بتحصيل قرائت و كتابت فارسى اشتغال نمود و در

اين فنّ بقدرى كه تجارّ ايران غالباً بان اكتفا نمايند فرا گرفت . و چون

بسّن بلوغ و شباب رسيد بشركت خالش حاجى مير سيّد على مذكور بتجارت

مشغول شد . و چندى باتفاق خال ديگرش حاجى ميرزا سيّد محمّد بر اين

مهام تجارت در مدينهء بوشهر بر خليج \_\_\_ اقامت كرد .

باب از آغاز طفوليت بورع و تقوى اتصّاف داشت و بغايت حسن الوجه

و مهاب و موقّر بود چندانكه دوستان و دشمنان او متّفقاً خبر داده اند كه در حسن

وجه و وقار و ادب مانند نداشت و در موظبت بعبادات و مداومت و \_\_\_ و صلوات

بوجهى قصور و تقصير نمينمود . و بالجمله در محاسن اخلاق و محامد صفات نسخهء

جامعهء بود از كمالات انسانيت . و آيتى از آيات عالم تهذيب و تربيت .

و در انبات اين حقيقت همين يك نكته كافى است كه مورخين شيعه كه در اختلاف

ص ٤

اكاذيب و ايجاد تهمت خاصّه با مساعده دولت و ملّت گويسا حيا و شرم كردار ايشان

نگرديده است در تاريخ حيوة او نتوانسته اند مغمزى بيابند جز اينكه نوشته اند

در عبادات و رياضات مفرط و مصّر بود چندانكه اخيراً باختلال حال كشيد

و بسوداء جنون منتهى شد .

و بالجمله چون سنّ او ببيست و پنج سالگى رسيد در نزد بعضى از خواصّ اهل علم از

طايفهء شيخيه كه موصوف بتقوى و انقطاع بودند اظهار داشت كه خداوند تبارك و تعالى

او را برتبهء بابيّت اختيار فرموده است تا بقرب منتهى و ورود ساحت كبرى خلق را

انذار فرمايد . و بنزول روح اللّه كه كتب سماويه بان ناطق است بشارت دهد .

و كتابى را \_\_\_ خواند كه آنرا خداوند تعالى بر لسان او نازل فرموده است .

و اكثر اين نفوس از كبار اهل علم و فضل بودند و در ميان قوم بمراتب تقوى و خشيّت

اللّه اتّصاف داشتند . و چون اين افاضل ميدانستند كه باب تحصيل علم ننموده است

و زياده از مبادى كتاب فارسيه كه كودكان در مكاتب ابتدائيه ميخوانند تحصيل

علمى ننموده است از بروز و ظهور معارف فوق العادهء او متحّير شدند و از مراتب

تقوى و نورانيتى كه در او ظاهر بود خاضع گشتند و بصدق \_\_\_ او ايمان

آوردند . و اسامى اين نفوس من بعد بحروف حيّ اشتهار يافت واين حروف

حيّ هر يك بامر او بمملكتى از ممالك ايران و ترك توجّه نمودند و خبر ظهور بابرا

بدون اينكه بگويند باب كى است و از كدام شهر است اشتهار دادند . و در همان

اوان باب عازم مكّه از بلاد عربيّه شد و در جمعيت كبراى مكّه كه هر ساله

قريب صد هزار نفس از مسلمين براى حجّ به آن راجع ميشوند دعوت خود را اظهار نمود

و از اينجهت خبر ظهور او شهرت كلّى گرفت و موجب شورش و ولوله كبرى در

ايران و عراق عرب شد . و مسلمانان از لفظ باب گمان كردند كه او نائب

مهدى موعود ايشان است كه محمّد از ظهور او خبر داده است . زيرا كه باب

در خطبه هاى رسائل خود چنان ميفهمانيد كه او مبشّر ظهور موعود اعظم است كه

ص ٥

بعد از او ظهور خواهد نمود و مسلمين گمان ميخورند كه مقصود او قائم موعود است .

و باب پس از اتمام اعمال حجّ و زيارت مكّه و مدينه

و انجام اعمال دينيهء حجّ بوطن مراجعت نمود و در بوشهر وارد شد .

چون خبر ظهور باب در شيراز بتوسط مراسلات حاجيان شيرازى كه

از مكّه و مدينه فرستاده شهرت يافت و عدد اتباع او بسبب دعوت تلامذهاش كه

همان حروف حيّ بودند روز بروز زياد ميشد علماى دينيّه شيعه كه در آن ايّام سطوت

كليّه داشتند بر ضدّ باب قيام كردند و حسين خان نظام الدوله و الى فارس را

كه حاكمى مستبد و متعّصب و فوق العاده محبّ و مطيع علما بود بر ضدّ باب و قلع

و قمع اصحاب او تحريص و ترغيب نمودند . حسين خان نخست ده سوار بجانب

بوشهر فرستاد كه تا بابرا بشيراز آوردند و اين سواران در اثناى راه فيما بين

بوشهر و شيراز بباب رسيدند و در مصاحبت او عازم شيراز شدند .

چون باب بشيراز رسيد و الى مذكور مجلسى منعقد نمود و اكابر علماى فارس را

در آن مجلس دعوت كرد و بابرا نيز در آن مجمع احضار نمود . باب در محضر و الى

و اكابر فارس و علماى اعلام در كمال حريّت و \_\_\_ امر خود را اظهار نمود . و

مذكور داشت كه حضرت ربّ الورى باب خود را ارسال فرموده است و او را بنزول آيات

الهيّه بر قلم و لسانش مؤيّد داشته تا باين حجّت واضحه و معجزهء واضعه حقيقت

او بر اهل عالم ثابت شود و موجب هدايت ايشان بمرجع و ماب خود گردد

علماى اسلام از شنيدن لفظ نزول آيات نزديك بود ديوانه شوند .

زيرا شارع دين ايشان در قرآن گفته است كه اگر جنّ و انس متفّق شوند و تمام

اهل عالم معاون يكديگر گردند سورهء مثل قرآن نتوانند آورد . و باب

با آنكه لغت عربى تحصيل ننموده بود و جز لسان فارسى نميدانست و از اهل

علم و متخرفين ؟ از مدارس علميّه نبود در جواب اين مسائل غامضه و علميّهء ايشان

عباراتى مانند قرآن مينوشت و اغلب آنرا در حضور ايشان بدون

تفكّر و سكون قلم و رجوع بمسوّده چنانكه عادت اهل علم و انشاء و ترسيل است

مرقوم ميداشت . لذا از ظهور اين اعجوبه \_\_\_ مندحش شدند و در جواب او

ص ٦

فرو ماندند و چارهء نديدند جز آنكه بگويند هر كس بعد از محمّد ادعا كند كه

آياتى بر او نازل ميشود كافر است . و باين سبب كبار علماى شيراز فتوى بر

قتل باب دادند و و الى فارس در اهانت باب و ضرب و توبيخ او و منع و زجر

اتباعش فرو گذار ننمود . و بابرا بكفالت خالش حاجى ميرزا سيّد على تاجر

مذكور مقرّر داشتند كه در خانه نشيند و با كسى مراوده نكند . باب

بحكم و الى چندى در خانهء خود نشست و در بر روى كسى نگشود لكن عدد

اتباعش يوماً فيوماً ميافزود و ذكر ظهور و بروز فضائلش در اطراف ايران

انتشار مييافت و در اين اثناء جمعى از كبار علماى ايران و اكابران مملكت بر

حقيقتش تصديق كردند و در ترويج امرش ساعى شدند از قبيل سيّد

يحيى دارابى فرزند ارشد سيّد جعفر كشفى و ملا محمّد على زنجانى و حاجى

سيّد جواد كربلائى و در طهران حضرت بهاءاللّه و كثيرى از اين قبيل . و لذا

ديگر باره علماى شيراز بشورش آمدند و اتباع بابرا بداعيه مطالب سيّئات

متهّم كردند . و و الى فارس را بر قتل باب تحريص نمودند . لذا و الى عبدالمحمود

خان رئيس ضبطيه شيراز را امر نمود تا با جمعى نيم شب بخانه باب ريزند

و بيت او را احاطه نمايند . چون رئيس ضبطيّه در خانه باب اثرى

از فتنه نيافت و جز باب و سيّد كاظم نامى زنجانى از اتباعش

كسى را نديد باب را بخانهء خود آورد و در آنجا محبوس كرد . لكن در

آن ايّام وقايعى در شيراز وقوع يافت كه و الى و اكثر اكابر ناچار

بفرار شدند . و چون در خانهء باب چيزى نيافته بودند كه موجب خوف

باشند او را باين شرط رها نمودند كه از شيراز هجرت كند تا موجب

ص ٧

اضطراب علماى فارس گردد . و لهذا باب منفرداً با آن يكنفر تابعش

عازم اصفهان شد و بحكم و الى اصفهان منوچهر خان گرجى كه حكمرانى

سهاب و مسيحى بود در خانهء امام جمعهء اصفهان نزول نمود .

چون باب در خانهء امام جمعه نزول نمود زياده از يكماه و چند رود در آنجا بيشتر ؟

اقامت ننمود كه ولوله در شهر اصفهان افتاد . زيرا كه اكابر طلبهء علم و تجّار و

سائر هر روز دسته دسته بمحضرش وارد ميشدند و غالب ايشان از مراتب نورانيّت

و وقار و سهابت و كرامتش مندهش ميگشتند و از سرعت جوابهائى كه باهل

علم در مسائل مقترحه ميفرمود بر وجود علم و قوّت روحانيتش معترف ميشدند .

و از اينجهت عدد اتباعش در اصفهان كه دار العلم ممالك ايران و مقرّ كبار

علماى اهل اسلام است بسيار افزوده شد . و چيزى كه زياده موجب

حيرت خلق شد اين بود كه منوچهر خان و الى مسيحى با آنكه از اعظم امراى ايران

بود و بوصف نباهت و فراست و شجاعت اتصاف داشت بر حقيّت باب اذعان

نمود . و هم امام جمعه كه بلقب سلطان العلما ملقب بود محبّت او را در

دل گرفت . از اينجهت علماى شريعت در اصفهان كه بمزيد قوّت و سطوت

از سائر علماى ايران ممتاز بودند بشورش آمدند و بر مقاومت باب قيام

كردند . منوچهر خان و الى براى اينكه علما را ساكت كند و فضل باب و عجز

ايشان را ظاهر سازد مقرّر داشت كه جميع اكابر علماى اصفهان اجتماع نمايند

و در محضر او و سلطان العلما با باب مناظره كنند و كتاب علما صورت مناظره را

ظاهر الواقع بنويسند و بطهران بحضور پادشاه ارسال نمايند . و آنچه از مصدر سلطنت

حكم صادر شد آنرا مجرى دارند . علماى اصفهان چون دو نفر از

ص ٨

اكابر ايشان كه نام يكى آقا مهدى كلباسى مجتهد و ديگرى ميرزا محمّد حسن

فيلسوف اشراقى نورى بود در مجلسى ديگر در محضر و الى با باب صحبت نموده

بودند و صرفهء نبرده بودند از قبول اين مناظره استنكاف كردند

و آنرا وهن شريعت اسلام دانستند و بر قتل باب متّفق شدند .

چون حكمران اصفهان اتّفاق علما را ديد و از صولت و سطوت ايشان خائف بود

كه مبادا موجب قتل باب گردد بابرا در مقرّ حكومت در محلّ مناسبى پنهان نمود و

چنان وا نمود كرد كه او را \_\_\_ بطهران فرستاد و موقّتاً آتش فتنهء علما را

تسكينى داد .

و معتمد الدوله منوچهر خان در آن اثناء وفات نمود و گرگين خان برادر

زادهء او كه نايب الحكومهء اصفهان بود عريضهء بحضور حاجى ميرزا آقاسى صدر اعظم

ارسال داشت و او را از وفات و الى و پنهان بودن باب در محل حكومت اخبار داد و در

تكاليف خود دستور العمل خواست . محمّد شاه چون خود بنفسه پادشاهى عارف مشرب

بود و با علماى شريعت ميل باطنى نداشت و صيت بزرگوارى باب و مراتب

صفا و نورانيّت و جذابيّت او را از مردم بيغرض بسيار شنيده بود طالب ملاقات

باب بود ، ولى صدر اعظم چون در آغاز معلّم و مربى محمّد شاه بود و پادشاه

با او بصفت ارادت حركت ميفرمود خائف بود كه مبادا ملاقات شاه با باب

موجب انجذاب او شود و از مراتب مرشدى و ارادت وى بكاهد لذا

امرى سخت بگرگين خان صادر نمود كه بابرا در لباس مبدّل با سواران على \_\_\_

بطهران فرستد و قبل از ملاقات با پادشاه تكاليف معين گردد . و گرگين خان

بر حسب فرمان بابرا بطهران فرستاد . و چون شهر كاشان ميان طهران و اصفهانست

ص ٩

سه روز در اين مدينه اقامت نمود و اين اقامت موجب ايمان جمعى از علما

و تجّار كاشان بباب گشت و بر عدد بابيّه افزوده شد . چون باب

محصوب ؟ سواران بيك منزلى طهران رسيد و كيفيّت بصدر اعظم عرض شد

حكم فرمود كه در قريهء كلين اقامت نمايند و وارد طهران نگردند تا مراتبرا

بحضور پادشاه معروض دارد . باب قريب بيست روز در قريهء كلين اقامت

نمود و مكتوبى بمحمّد شاه ارسال داشت و خواهش نمود كه با پادشاه باذن ملاقات

فرمايند و در امر وى تفحّص نمايند لكن صدر اعظم مانع شد كه پادشاه

عازم هرات و محاربهء افغان است اگر باب بطهران وارد شود علماى

طهران نيز مانند علماى اصفهان بشورش آيند و فتنهء عظيم بر پا كنند

بهتر آنست كه بابرا در قلعهء ماكو در حدود آذربايجان مقيم دارند تا

پادشاه از فتح هرات مراجعت فرمايد و بفراغت در امر باب تفحّص نمايد .

محمّد شاه چون از مقصد اصلى صدر اعظم مطلع نبود اين رأى را بپسنديد

و دستخطى در جواب باب باحترام مرقوم داشت . كه چون ما عازم مسافرت

هستيم بايد شما چندى در ماكو اقامت نمائيد پس از مراجعت با شما ملاقات خواهيم

نمود و قرار گذاشته خواهد شد . در آن مكتوب خواهش فرمود كه

باب در حق پادشاه دعا كند و از خداوند تعالى براى او تأئيد طلب نمايد .

بنا بر آنچه ذكر شد بابرا مصحوب بمحمد بيك چيرچى از طائفه غلاة

على اللّهى باذربايجان ارسال داشتند . و بعضى اهل نظر را اعتقاد

اين است كه سبب اينكه صدر اعظم هميشه سواران طائفه غلاة را براى مصاحبت

باب انتخاب مينمود اين بود كه اين طائفه مسلمان نيستند و قرآن و حديث

ص ١٠

نميفهمند و بعقايد مسلمين از قبيل ظهور مهدى و براهين آن اعتنا ندارند

و از اين جهت فريفتهء باب نخواهند شد و در حوزه تابعين او داخل نخواهند

گشت . لكن با اينهمه ملاحظات محقّق است كه هنوز بمدينه قزوين كه

تا طهران تقريباً سه مرحله يعنى پنجاه و چهار ميل بيش نيست نرسيده

بودند كه محمّد بيك از معتقدين باب شد . و در شهر هائى كه ميان

طهران و آذربايجان است از قبيل قزوين و ابهر و زنجان بسبب عبور

باب عدد اتباع او ازدياد يافت . و در جميع ممالك ايران گفتگوى ظهور

او بود و در هر محفلى سخن از اثبات و رد او ميرفت .

چون بابرا بتبريز قصبهء آذربايجان وارد نمودند قريب چهل روز در

آن قلعه اقامت فرمود ولى هيچيك از علماى تبريز با او ملاقات ننمودند

و سخن نگفتند و پس از اين مدت عازم ماكو شدند و بابرا بعلى خان ماكوئى

و الى آنحدود سپردند . على خان مذكور نظر بسيادت باب و مراتب تقوى و سيادت و

و وقار و متانتى كه در او مشاهده مينمود در احترام باب چيزى فرو گذار نمينمود

لكن حسب المقرر دوولتى بايد سخت گيرى در \_\_\_ ميكرد و جز بندرة خلق را از ملاقات

باب غالباً ممنوع نميفرمود ولى \_\_\_ \_\_\_ و ديانت باب يوماً فيوم در ممالك ايران

ميافزود و عدد اتباع او در هر شهرى زياد ميشدند . و لذا علماى آذربايجان نيز مثل

علماى ساير بلاد بشورش آمدند و از حكومت آن مملكت زجر و منع باب و اتباع او را

بجدّ طلب نمودند و \_\_\_ او را از ماكو بمحلّى ابعد طلب كردند و لذا دولت امر \_\_\_

فرمود كه باب \_\_\_ قلعهء ماكوو بقلعهء چهريق كه ابعد قلاع \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_

حفظ او نهايت \_\_\_ را مرعى دارند. در اينوقت وليعهد دولت ايران كه من بعد بناصر

الدين شاه معروف و پادشاه مستقل \_\_\_ \_\_\_ شد و الى آذربايجان بود و او براى تفحّص

اين امر و اسكات علما بابرا از قلعه چهريق طلب فرمود . چون باب ثانياً بتبريز وارد

شد وليعهد كبار علماى بلد را دعوت كرد و بابرا احضار فرمود و مناظرتى مقرون با

بغايت استبداد و ظلم و \_\_\_

ص ١١

واقع شد و اين \_\_\_ مناظره را هر يك از مورخين طرفين نوعى نوشته اند . لكن

از همان عباراتى كه منكرين باب در تواريخ خود در كيفيّت اين مناظره نوشته اند

گذشته از اين كه \_\_\_ دروغ و بى اصل نوشته شده است

بخوبى مستفاد ميشود كه مقصد علما و اكابر علماى ايران تحقيق مطلب نبوده است

و مقصودشان فقط اين بوده كه سخنى باهانت و استهزاء گويند و تحريف

و تهديد نمايند و مراتب معدلت و \_\_\_ \_\_\_ بابرا \_\_\_ مستور دارند و بالاجمال پس از

قيل و قال امر بضرب و تعزير باب صادر شد لكن فراشان حكومت از اجراى اين مأموريت

ابا نمودند .

لذا شيخ الاسلام تبريز ميرزا على اصغر نام كه از علما و از اشراف علويّه

بود بانجام اين مأموريت قيام نمود و بابرا در خانهء خود بدست خود بضرب

چوب تأديب فرمود . و چون اين مهام معمول رفت ثانياً بابرا بقلعه چهريق ارسال

داشتند و در حفظ و منع ناس از ملاقات با او تشديد و تأكيد كردند .

در اين اوقات در جميع ايران و عراق عرب سخنى جز ذكر ظهور باب

در ميان خلق نبود و در هر مجلسى از او و قبول و حقيقت و بطلان

او سخن ميرفت و همهمه و ولوله بسيار ميشد . و غالباً فيما بين اهل

اسلام و اتباع باب مناظرات محسنه و \_\_\_ \_\_\_ وقوع مييافت . زيرا كه علماى

اسلام با كسانى كه او را از دين خود اجنبى ميدانند ولو هر كه باشد ابداً

مباهله نميكنند و بادب و احترام و انسانيّت تكلّم نمينمايند حتّى

در مناظره غالباً كلامشان مقرون بانواع استخفاف و اهانت است

و مرادف باصناف شتم و لعنت . تا اينكه كار از مدارا بگذشت

و علماى ايران در وجوب قلع و قمع باب و بابيّه متّفق شدند و حكومات

ولايات كه غالباً مستبد و مستعد سلب و نهب \_\_\_ بودند صدور

اين فتوا را مغتنم شمردند . و در بعض بلاد ايران متعرّض قتل و غارت

ص ١٢

بابيّه گشتند حتّى از قتل اطفال و نسوان نيز مضايقه نمينمودند . و \_\_\_\_

حتّى وزراى دولت نيز اعداى بابيه را بعساكر منظمه معاونت نمودند و

رؤساى ملك و ملّت در قمع بابيّه متّفق شدند . زيرا كه محمّد شاه مرحوم

در سنهء 1848 وفات يافت و وليعهد او ناصر الدّين شاه در 10

سبتمبر همين سنه بر تخت جالس شد . و ميرزا تقى خان فراهانى

كه مردى صفاح و بغايت مستبد بود رتبهء وزارت يافت و ببزرگتر لقب

دولتى يعنى اتابك اعظم ملقب شد و هم در اين اثنا در سه موضع از

ملك ايران فيما بين مسلمين و بابيّه آتش حرب مشتعل \_\_\_ شد . زيرا كه چون

علما بر قتل و قمع بابيه فتوى دادند و حكّام و ولات ايران بجهت طمع متعرّض جان و

مال ايشان شدند بابيه در صدد مدافعه بر آمدند . و در نيريز از بلاد

فارس و زنجان مدافعه مشتعل گشتند . و \_\_\_ با اينكه عدد \_\_\_ طايفه بابيه بسيار

قليل بود اين محاربات بطول انجاميد . و \_\_\_ خارق العاده عادت از ايشان بظهور

رسيد چندانكه شنيدن اسم بابى موجب رعب و خوف اهل اسلام ميشد . لذا اتابك اعظم

از قلّت بضاعت در حسن سياست فصم اين رشته و حصم اين فتنه را

در قتل باب منحصر مى يافت . و بدون اذن ناصر الدّين شاه و با مشاورت و اخذ

رأى اكابر دولت حكمى بخمره ميرزاى حشمةالدّوله ؟ و الى آذربايجان كه عمّ

ناصرالديّن شاه بود صادر نمود . حشمةالدوله چون بابرا ملاقات كرده بود از اجراى

حكم ابا كرد و بوفور تقوى حقيقى و عبادت و رياضتى كه از او ديده و شنيده بود معتذر

شد . و بصراحت در مجلس فرمود كه ترك ايالت فردوسى از قتل باب اسهل است . و بر سبيل

تحكّم مذكور داشت مرا گمان بود كه از جانب دولت ايران بحرب يكى از دول عظيمه

مأمور

ص ١٣

گردم ندانستم بقتل يكى از ذرّيه پيغمبر مأمور خواهم شد كه فرضى از فرائض دينيه

و سنّتى از سنن شرعيّه را ترك ننموده است . چون امتناع عمّ شاه از قتل باب

بعرض اتابك اعظم رسيد منشورى ديگر ببرادر خود ميرزا حسن خان كه رئيس

عساكر كل آذربايجان بود انفاذ داشت و او را بقتل باب مأمور فرمود .

و لذا بابرا بتبريز آوردند و روز 28 شعبان سنهء 1266 هجريّه مطابق ماه

يونيه سنهء 1849 ميلاديه او را با يكى از تابعينش آقا محمّد على نام از نجباى

آذربايجان بر ديوار ميدان سرباز خانهء قديم تبريز كه حال محل صناع و كسب است

بر ديوارى آويختند و نخست سامخان ارمنى با فوج ارامنهء مأمور باين خدمت

شدند . و چون اين فوج تفنگهاى خود را آتش زدند جميع گلولها بر ريسمان

وارد شد و ابداً بباب آسيبى نرسيد . چون دود تفنگ ها

فرو نشست ديدند آقا محمّد على مذكور ايستاده است و باب در حجره جنب

آنديوار با كاتب خود آقا سيّد حسين نام تكلّم ميكند . و يك باره او را

با رفيقش بر همانديوار آويختند و امر بشليك نمودند . سامخان

ارمنى در اين مرتبه از شليك ابا نمود لذا فوجى ديگر از عساكر سلم آذربايجان

باين مأموريت قيام كردند و باب و آقا محمد را هدف گلولهاى خود نمودند

در اين كره گلولهاى بسيار بر بدن باب و آن يك وارد شد و هر دو فى الحين

جان سپردند . و نعش باب و تابعش را از ميدان مذكور بيرون شهر برده

در كنار خندق شهر افكندند و يكدسته قراول براى حفظ آن مأمور

داشتند . و اين عادت ملوك شرق خاصه ملوك ايران الى يومنا هذاست

كه هر كه را بحكم دولت مقتول ميساختند تا مدتى معين در منظر خلق ميگذاشتند

و از دفن ممانعت ميكردند كه خلق ببينند و خائف شوند و از مخالفت

ص ١٤

احتراز نمايند . در شب دويم اتباع باب بمساعدهء كلانتر تبريز نعش

بابرا بردند و در فابريكهء ابريشم بافى يكى از اهل آذربايجان در صندوقى

مانند بستهء منسوجات حرير بستند و بطهران بخدمت حضرت بهاءاللّه ارسال داشتند.

و لا شكّ ميرزا تقى خان اتابك اعظم را اميد وثيق بود كه بقتل باب فتنه

ساكت خواهد شد و اين طائفه منقرض خواهند گشت . زيرا كه بابرا كه

مصدر اين قوت و نفوذ كلمه ميدانست كشتند و آتش حروب افروخته را

نيز بنوعى خالى از \_\_\_ خاموش نمودند . چه كه در مازندران با اينكه عدد

اصحاب باب زياده از ما بين سيصد و چهار صد نبود و اين عدد قليل قريب يازده ماه

با زياده از بيست هزار عسكر حربى با توپخانه و اسلحه كامله مدافعه

و مكافحه مينمودند و چندين مرتبه اردوى ايشانرا بر هم زدند و منهزم كردند و

آذوقه و ما يحتاج اليه از قبيل مأكول و ملبوس عادى نيز نداشتند عاقبت پس از

آنكه رئيس حرب از غلبه بر بابيه عاجز شد با ايشان معاهده بست كه اگر بابيه تسليم

شوند و دست از حرب بكشند سردار عسكر هر يك از ايشانرا بوطن

خود معاودت خواهد داد و ابداً متعرض جان ايشان نخواهد گشت \_\_\_ اين جماعت هر يك

از بلدى بودند كه ايمان بباب موجب جمع ايشان گشته بود و بدين موجب سردار عسكر

و و الى مملكت قسم ياد نمودند و قرآن مهر كردند معذلك كلّه چون بابيه تسليم شدند و

جميع ايشانرا كه چند يوم بود مطلقاً غذائى تناول نكرده بودند در محلى براى غذا

خوردن نشاندند نا گاه بامر و الى و سردار در اثناى تناول طعام عساكر دولتى ايشانرا

احاطه نمودند و با گلوله تفنگ و شمشير تمامرا مقتول و منعدم كردند . و امر زنجان

و تبريز نيرز بر اين نهج ختام يافت . و آتش افروخته حرب فرو نشست . لكن

امر بابيه اختتام نيافت و نار افروخته نفوذ كلمه باب خاموش نشد . ويوماً

ص ١٥

فيوم زياده از سابق بر عدد اتباع باب ميافزود . و اتابك اعظم در علاج

كار فرو ماند و عاقبت در آن نزديكى جان در سر كار تهوّر و استبداد

نهاد . زيرا كه پادشاه جوان از مقاصد خفيّهء او آگاه شد و او سوء

سياست او منزجر گشت و رجال دولت بجهت استبداد او در امور

مملكت در نيكخواهى ؟ او دورى جستند و عاقبت او را بحكم پادشاه از مناصب دولتى

معزول داشته بقريهء فين كه در سه ميلى كاشان واقع است نفى كردند . و تقريباً در

سال سيم يا چهارم جلوس پادشاه در حمام فين او را بجهان ديگر فرستادند .

و باب در مدّت جنود خود پس از ادّعا و قيام بدعوت چندين كتاب مرقوم

فرمود ... از قبيل تفسير سورهء يوسف كه آنرا احسن القصص ناميد و تفسير سورهء

كوثر كه بطلب عالم شهير سيّد عباس دارابى در غايت سرعت مدهشه تحرير نمود و تفسير

سورهء و العصر كه هم بر نهج سابق بطلب سلطان العلماء در اصفهان فوراً در حضور او

مرقوم داشت و كتاب نبوّت خاصّه كه بخواهش منوچهر خان و الى اصفهان بنحو سابق

نوشت و هكذا كثيرى از رسائل و خطب و دعوات و جواب اسألهء

علميّهء عربيّه و كتب فارسيه كه اين جمله را شئون خمسه ناميده و وحى

الهى دانسته . و وى بسرعت نزول اين كلمات بر قلم و بلسان او بدون

تفّكر و سكون قلم بر علما احتجاج ميفرمود و ايشانرا باوردن مثل آن

و يا اذعان بان دعوت مينمود . و باين جهت علماى ايرانرا ملزم و سفحم

ميداشت . و اكبر كتب باب كتاب بيان فارسى است كه در جبل ماكو

مرقوم داشت و احكام و شرائع جديده خود را در آن موقوم نمود .

ص ١٦

و در حقيقت اين كتاب تماماً اوصاف شخص غايبى است كه خود را باب او دانست

و نام او را در بيان ( من يظهر اللّه ) تعبير مينمود و براى تبشير خلق بظهور

او قيام فرمود و ميعاد ظهور او را چنانكه عادت انبياء مظاهر امر اللّه است

مستور ميداشت و برمز و ابهام بان اشاره و اعلام ميكرد چنانكه به كيفيّت ترتيب

همان يعنى كتب نازله در قلم مباركش در باب مخصوص \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ طوبى لمن ينظر الى

نظم بهاءاللّه فانه يظهر و لا مرّد له و در باب 3 از واحد 6 ؟ بيان فارسى

بعبارتى در نهايت لطافت تعيين ميفرمايد كه ظهور \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ ...

و در اين كتاب جميع شرائع و آدابرا تجديد نموده و احكامى مخصوص در عادات و آداب و

سنن تشريع فرموده . و تاريخ قمرى سابق ايرانيانرا بتاريخ شمسى كه عدد عقود آن

19 × 19 است مقرّر داشته و از براى هر يك از شهور و ايّام سنويّه اسمى كه

غالباً از اسماء اللّه است معين كرده . و هكذا از براى اسامى ايّام

اسبوع از قبيل سبت واحد و اثنين اسامى جديده وضع فرموده .

و هم بابرا بنحو مدهش عادتى بود كه در رسائل خود نام هر يك از اكابر اتباع

خود را \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ با اسمى از اسماء اللّه بعدد جمل فوراً تطبيق ميفرمود و در

رأس مكتوب مرقوم ميداشت . از قبيل اسم ربّ كه 203 عدد با محمّد على و على محمّد و

اسم ديان كه 65 عدد است يعنى آقا اسد اللّه خوئى و اسم وحيد را با كسى كه مراد

علّامهء وحيد جناب آقا سيّد محسن \_\_\_ بود و در اين مقام حضرت باب اعظم در كسى

\_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ براى امتياز از يحى ازل كه او را \_\_\_ گرفته بود و با ازل كه عدد آن

308 است تطبيق \_\_\_ و از اينجهت هر يك از ايشانرا اسم اللّه ميخواند و الى يومنا

اين لفظ در القاب اصحاب باقى مانده.

( و امّا ديانت بهائيه )

مؤسس آن بهاءاللّه است . و الد بهاءاللّه ميرزا عباس

مشهور بميرزا بزرگ نورى بود . عائله نوريّه از اشهر عائلات

مملكت مازندران اند كه در دولت قاجاريه كه ملوك حاليهء ايرانند

رجال اين سلسله غالباً بمناصب عاليه از قبيل صدارت و وزارت

و استيفاء و كتابت و زعامت عسكريّه و ولايت نائل شدند .

ص ١٧

و الى حال جمعى از ايشان در اعداد مستخدمين دولت قاجاريهاند و جمعى ذيل

قاعد از قدمت ولى اسماً از موظّفين در مناسب ماليّه و عسكريّه .

و بهاءاللّه در دويم محرّم سنه 1233 هجريّه مطابق ماه نوامبر سنهء

1817 ميلاديّه در طهران متوّلد شد . ودر ظلّ كفالت و حفاظت

و الد و و الده اش تربيت يافت . و چون بسّن هشت و نه بلوغ يافت

آثار نجابت و نباهت شديده در وجناتش ظاهر بود و نزد احدى از اهل

علم تعلّم و تدرّس ننمود و ظاهراً مبادى قرائت و كتبت فارسيّه را از پدر

و ساير اقارب نزديك خود آموخت . و در سّن شباب و الدش كه از

اكابر وزراى دولت قاجاريه محسوب بود وفات يافت و كفالت اخوان

و اخوات او كه همه از وى خرد تر بودند در عهدهء او مقرّر شد . و ابداً

باستخدام در خدمات دولت سر فرود نياورد و امور معاش خود و تمام

عائله را از تنظيم املاك و عقار موروثه منتظم داشت . و چون

باب در فارس قيام نمود وى تقريباً درسن 27 سالگى بود و دعوت

بابرا علناً تقبّل فرمود و در انفاذ كلمهء بابيّه در طهران و مازندران

خاصّه در محضر علما و رؤساى آن سامان غايت سعى را مرعى داشت

و براى اصلاح اين امور چندى بصفحات نور كه مراد و منشاء سلسلهء نوريّه است

مسافرت فرمود و با علماى آن بلاد مناظرتهاى شايسته نمود چندانكه

صيت علّو نظر و قوّت احتجاجش موجب اضطراب بزرگان آن بلاد شد

و برخى را سبب تصديق و ايمان و برخى ديگر را محرّك حسد و طغيان

گشت . و بهاءاللّه پس از اقامت و سير در بلاد مازندران عزيمت

ص ١٨

رجعت بطهران نمود . و پس از مراجعت در طهران سكونت فرمود و كما

كان مشغول بنشر مبادى دينيه و ترويج تعليمات روحيّه و حفظ و تشويق

تشويق بابيه بود كه حادثهء تعرّض بناصرالدّين شاه رخ نمود .

و خلاصه اين حادثه چنين بود كه جوانى تبريزى محمّد صادق نام كه خادم يكى از

رؤساى بابيه بود و بمخدوم خود ارادتى وافى و وافر داشت و از قتل او \_\_\_ \_\_\_

\_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ كه مراد \_\_\_ دوستان خود از بابيّه \_\_\_ خاطرى آشفته و دلى پر خون

داشت قصد انتقام از خون باب نمود و اين راز را با يكى ديگر از دوستان خود كه باو

وثوقى داشت و وى را نيز مانند خود از خاص \_\_\_ \_\_\_\_ ميپنداشت

در ميان نهاد و پس از اتفاق عزيمت طهران نمودند و مقصد خود را از جميع

بابيه پنهان كردند . و پس از ورود بطهران چون شاه در منتزهات

شمران بود بقريهء نياوران رفتند و يومى از ايام سنهء 1268 هجريّه كه مطابق است با

يكشنبه 10 اگست سنهء 1852 ميلاديه در حوالى قصر شاهنشاه در قريه \_\_\_ نياوران مترصد

اجراى اين مقصد گشتند . چون شاه از قصر بيرون آمد و بر اسب سوار گشته اراده

تفرّج فرمود محمّد صادق مذكور پيش رفت و طپانچهء كه از باروت و رصاص

ساچمه انباشته بود بر پادشاه رها نمود . جماع است و اضطراب

شاه موجب خطاى رامى شد و پادشاه از اسب در غلطيد و از هوش

برفت . گماشتگان هجوم كردند و شاه را در ربودند و محمّد صادق را

هم در حين كشتند . لكن چون معروف بود كه خادم يكى از رؤساى طايفه بابيه است

اين خطا را بعموم \_\_\_ \_\_\_ و چون محمّد صادق فوراً كشته شد ممكن نشد كه بتحقيق

استنطاق نمايند كه بچه سبب او باين فعل شنيع اقدام نموده است و متفقين با او

كيان بوده اند لكن همين قدر در ايران و دول مستبده ذكر اسم اينكه او خادم بابيه

است كافى شد كه جميع را بذنب او متهم دارند و مورد انتقام سازند .

اگر چه حقّ جلّ جلاله پادشاه را از اين خطر محفوظ داشت و گلوله

آن پسر بر شاه كارگر نيامد لكن عموم بابيه كه بهيچوجه خبر نداشتند

ص ١٩

در تحت مؤاخذه در آمدند و جماعتى غير قليل در لهيب آتش خشم شاه تير خورده

محترق گشتند . از جمله قريب هشتاد نفس از ايشان در نفس طهران مأخوذ شدند

و هر يكى بدست صنفى از اصناف ناس معدوم گشتند . زيرا كه مديريت

امور سياسيه چنان صلاح دانستند كه هر يك از اين مأخوذينرا بدست

صنفي از اصناف ناس مقتول دارند تا عداوت فيما بين طائفه شيعه و بابيه

بين طبقات الخلق متوزع گردد و منافرت بين الامتين عموميّت يابد . شايد اين حسن

سياست سبب نفرت تامّه خلق از بابيّه و تسكين نفوذ كلمهء باب گردد . لهذا آن

بيچارگان بيخبر از كار را بدين گونه تقسيم كردند يكى را بتوپچيان و يكيرا

بفراشان و يكى را بدفتر داران ديگريرا بعساكر نظام و شخصى را

بعلماى اعلام و هكذا الى اصناف كسبه از قبيل صنف تجّار و صنف نجّار و صنف آهنگر

و صنف بزّاز الى پادوز ؟ و رزّار توزيع نمودند و هر صنف

در كمال سرور شخصى ماسور را بنوعى كه دلخواه ايشان بود بوادى عدم

فرستادند . برخى را زنده شقّه كردند و برخى را بدهان توپ بستند

و بعضى را پاره پاره نمودند . و جوانان قاجاريّه \_\_\_ براى آزمايش زوربازى خويش

اسير خويش را با شمشير دو نيمه زدند و از جمله كسانى كه در اينحادثه بنحو مدهش

جان باختند يكى سليمان خان پسر يحيى خان تبريزى است كه از جمله فدويان باب بود .

چون حكم قتل او صادر شد نخست او را برهنه كردند و با كارد بدن او را سوراخ سوراخ

نمودند و در آن شمعهاى افروخته نهادند و با اين حال مهارى در بينى او نموده و در

جميع اسواق طهران گردانيدند و هر شمعى كه با گوشت و خون او محترق گشته تمام ميشد

شمع ديگر بجاى آن ميخلانيدند و خلق موج موج بتماشاى او مجتمع بودند و با او

متفرجاً گردش مينمودند . و او در همه اينحالات

ص ٢٠

ساكت و صابر بود و ابداً آثار اضطراب و جزع در او رخ ننمود و لب به \_\_\_

و طلب رأفت كه در اينمواقع از امور طبيعيه بشّريه است مطلقاً نگشود

بل با روى افروخته و قد افراخته اظهار بشاشت و استبشار مينمود

و بتغزّل و ترّنم اشعار عاشقانه ميسرود . چندانكه قلوب قاسيهء

تماشائيان باهتزار و اضطراب آمد و حيرت بخش صغار و كبار اهل طهران

گشت . عاقبت او را پس از اين تشهير از طرف طول دو نيم

كردند و نيمهاى آنرا بطرفين دروازه قديم عبد العظيم آويختند . گفته اند

كه چون كار بدين هنجاركشيد امام جمعه طهران با پادشاه ملاقات نمود

و بداين تهوّر او را ملامت كرد . و بعضى ديگر گويند يكى از سفراى خارجه

بپادشاه عرضه داشت كه اگر يكى ديگر از طائفهء بابيه در موقع جان باختن

اينگونه استقامت نمايد نيمى از امّت بابى كردند و من بعد علاج صعب

گردد . از اينجهت پادشاه در حكم \_\_\_ امر باستفسار رسيدگى فرمود . لكن

محاكمهء بابيه از آنزمان ببعد نزد حكام و علماى ايران اشبه است بديوان تفتيش و

محاكمه اراتكه در \_\_\_ . زيرا كه اعتراف ببابيّت در نزد حكومت خود

بمنزله اعتراف باعظم معاصى است كه موجب قتل گردد اگر چه معترف

بغايت سامى السيره و موصوف بتقوى و طهارت باشد . و غالباً وجود

كتاب بابيّه در نزد كسى و يا مكالمه و معامله با آنطايفه و حمايت از متهم مثبت

جرم و جريرت او نزد علما گردد و بسيار مشاهده شده است كه اگر لفظ اللّه

ابهى و يا بهاء و يا باب و امثالها در كاغذ پارهء در جيب متهم يافت

شود در اثبات كفر او كفايت نمايد و محتاج تشاهد ديگر نشود .

ص ٢١

و بالجمله از جملهء نفوسى كه در اين حادثه مأخوذ و محبوس گشتند

يكى \_\_\_ اقدس بهاءاللّه بود . او در قريهء افجه از توابع طهران بود كه اين

حادثه رخداد و باب ميفرمود چون اينخبر ببهاء اللّه رسيد چون از بى اطّلاعى كامل

بابيه از اين حادثه و بيگناهى ايشان \_\_\_ باطمينان خاطر سوار شده عازم نياوران

شد لكن بمحض وصول گرفتار گشت و قريب چهار ماه در زندان طهران

مغلول و مسجون گشت . و عاقبت چون مفتّشين تفحّص نمودند و بدقّت

رسيدگى كردند كه ساحت او نفى و طاهر ظاهر شد كه ابداً با مرتكب

ارتباطى بل اطّلاعى هم نداشته است . لذا پادشاه امر فرمود

كه وى عازم عراق عرب گردد و در مشاهد ائمّه شيعه كه هميشه

منفاى محترمين دولت ايران است ساكن شود . و به اين موجب در سنهء 1269 هجرى مطابق

1852 ميلادى بهاءاللّه با جمعى از مأمورين دولت ايران عازم عراق شد و در بغداد

ساكن گشت و جمعى حتّى اكثر بابيّه را گمان اين است كه سفير دولت روس پس از

آنكه براءت بهاءاللّه از معرفت محمّد صادق ثابت شد توسط فرمود

و موجب استخلاص بهاءاللّه شد . حتچى اينكه نوشتهاند كه چون

بهاءاللّه با سواران دولتى ايران عازم بغداد شد سفير روس نيز

از گماشتگان خود كسى را همراه نمود تا در راه بهاءاللّه را محافظت نمايند

كه مبادا مأمورين ايران در اثناى طريق قصد حيوة وى كنند و \_\_\_ او را مقتول

سازند . لكن اين قول نزد من استوار نيست . زيرا سفير

روس كلماتى \_\_\_ شهادت كه دال بر غايت طهارت ساحت و مهابت و مدح بهاءاللّه و

طهارت سيرت او گفته بود و ابداً وساطتى و يا تحكّمى ننموده بود . ولى شهادت سفير

روسرا در تمجيد بهاءاللّه نزد ميرزا آقا خان صدر اعظم كفايت مى نمود كه موجب

ص ٢٢

اسكات و ترضيه شاه گردد و حكم استخلاص بهاءاللّه را از نفس

پادشاه صادر فرمايد ولى در حقيقت سبب استخلاص او همان

بود كه بر پادشاه ثابت شد كه او از اين مقصد ابداً اطلاع نداشته و با محمّد صادق

تبريزى بهيچ وجه مرتبط نبوده است

و حالات طايفه بابيّه در اين اوقات بغايت پريشان و \_\_\_ بود. زيرا كه اضطهاد

علماء و امراء از طرفى و تهمتهاى راست و دروغ خلق از طرفى و يكى ايشانرا

در نظر خلق بغايت موهون و مطعون داشته بود كه اكثر نفوس ابيّه

از انتساب ببابيّة ابا مينمودند. بل غالباً دفع ايشانرا از فرائض دينيّه

ميشمردند زيرا كه اعمال و افعال غالب بابيّه بغايت مغاير آداب عامّه خلق مشاهده

ميشد و بسبب سوء تربيت بعضى رؤساى \_\_\_ بسيارى از اعمال قبيحه اى از ايشان مذكور

ميگشت و عمدهء اسباب اين اشتهار باعمال \_\_\_ شدّت اضطهاد و \_\_\_ اعداء بود كه

نميگذاشت فرق فيما بين خوب و بد و صالح و طالح ايشان معلوم شود و لذا اگر فعل

مذمومى از يكى از بابيّه صدور مييافت آنرا بعموم نسبت ميدانند ؟ زيرا كه بابيّه

قدرت \_\_\_ رفع تهمت از خود نبودند

علاوه از اينكه چون حضرت باب از قرب ظهور اعظم در هر كتاب اعلام فرموده بود

جماعتى از قبيل سيّد علما و در عراق و حاجى ميرزا موسى متولى \_\_\_ در قم

و حاجى ملا هاشم نراقى در كاشان و ميرزا اسد اللّه ديان در آذربايجان

و هكذا جمعى ديگر هر يك بخود سرى \_\_\_ مداعيه بر آورده ؟ بودند . و هر يك

نفوسى معدوده از بابيّه را بخود معتقد نمودند . و طايفه واحدهء بفرق وسيع عديده

متفرق و متشتت كردند . و اين تشتّت و تفرّق عقايد نيز موجب صدور اعمال

متغاير ميشد و بر اتهام بابيه ميافزود و بيشتر خلق را از اين طائفه متنفر ميداشت

و اشهر اين جماعت كه ميرزا يحيى بود كه

باب او را باسم الازل در الواح خود خطاب مينمود و او اگرچه

خود را وصيّ باب ميدانست لكن در مراسلات خود باسم توقيعات

در ميان اتباع او مشتهر است ادعاهاى فوق العاده ميكرد و كلمات

خود را وحى سماوى ميدانست و اغلب بابيه بوى معتقد شدند و او را

مرجع و ماب حقيقى خود دانستند . و او غالباً در لباس مبدّل مستور

و پوشيده حركت ميفرمود و گاهى در لباس درويشى و گاهى در قرين تجّار

و وقتى بلباس اعراب مسافرت مينمود . و جميعى را اعتقاد اين است كه اين

ص ٢٣

فقرهء وصايت ميرزا يحيى ازل بمشاورت باب و بهاءاللّه تأسيس يافت

زيرا در آغاز جلوس ناصر الّدين شاه اتابك اعظم در صدد بود كه مصدر

اصلى اين حركاترا بدست آورد و آب را از سر چشمه قطع نمايد . و لهذا

بوساطت ميرزا عبد الكريم قزوينى كه امين حفظ و ارسال توقيعات باب

بود فيما بين مشاورت نموده ازل را بوصايت مشتهر ساختند و باين

تدبير مركز امر يعنى بهاءاللّه را از تعرض اتابك اعظم محفوظ داشتند

لكن باعتقاد من ظهور دعاوى متفاوته از محلّات مختلفه بيشتر بهاءاللّه

را از خطور بافكار دور مينمود و از تعرض وزير خطر و امير كبير محفوظ

ميداشت و مصدر اين قوت و نفوذ را خفى و مستور ميكرد .

بارى چون بهاءاللّه ببغداد كه مركز ايالت عراق است وارد

شد حالت بابيّه را بغايت پريشان يافت . جماعتى قليل مانند

اغنام بلا داعى همه متفرق الخيال و افسرده و متشتّت الافكار و پژمرده

نه مصدرى كه موجب جمع كلمهء ايشان شود و نه حسن اعمالى كه موجب جذب

قلوب خلق گردد و نه آسايش و امنيتى كه سبب اشتغال ايشان بموارد

ارتزاق آيد و نه هيئتى و كثرتى كه اعداى ايشان را ساكت كند

و نه ثروت و غنائى كه عناى سفر را بر ايشان آسان نمايد . و نه رئيس منوّرى

كه در اين تاريكى چراغ هدايتى فرا راه ايشان دارد . نه غم خوار ده يافتهء

كه آن جمع گمشدگان رشد و فلاح را ديگر باره بصراط مستقيم تقوى و صلاح

باز آرد . خلاصه چون بهاءاللّه بر آن ارض ورود فرمود در جبينش

انوار رشد ديدند و از دفتر رفتارش آيت نجاح خواندند . از همه

ص ٢٤

گسستند و باو پيوستند اطاعتش را مقدمهء رستگارى دانستند و فروتنى

در حضرتش را منتج سر افرازى شمردند . و وى در صدد تهذيب اخلاق

و تأديب اعمال ايشان بر آمد . بلطف بيان و حسن سلوك و حكمت اعمال معجوفه ؟

ايشانرا باعتدال آورد . تا آنكه در اندك زمان از اثر حسن تربيت او ضعف

آن قوم بقوّت و تفرقهء ايشان بجمعيت و اعوجاج اخلاقشان باعتدال

و سوء اطوارشان بحسن اعمال تبديل يافت . دوباره قوت فاقده

بكلمهء ناقذه مبدل شد . و قلّت عدد بكثرت و ازدياد انجاميد

شهرت ببدنامى بذكر خير تبديل يافت و نفرت و جفاى ناس بمؤانست

و اقبال منتهى گشت . علماى بغداد بمدح بهاءاللّه ناطق شدند

و رؤساى آن ملك بمعاشرت بابيّه شائق گشتند ولى اين فقرات

موجب عداوت برخى از رؤساى داخليه شگت و آتش رشكى در قلوب رؤساى بابيّه كه هر

يك داعيّة داشتند افروخته شد و حسد خويش موجب نسيان

عدوان بيگانه شد و لذا بهاءاللّه براى اخماد نار حسد داخلى

بدون اطلاع اقارب و دوستان خود مايل بغربت و هجرت گشت

و بى آنكه نفسى را بمقصد خود اعلام فرمايد بجانب كردستان مهاجرت

نمود و قليلى در سليمانيه و اغلب در جبال سرگلو كه از توابع آن بلاد است

اقامت نمود و مدّت دو سال تقريباً اين هجرت و تغرّب امتداد

يافت . عاقبت پس از تفحّص بسيار بعضى از خواص او از محلّ اقامتش

مطلع شدند و چون ملاحظه نمودند كه اگر وى از جمع كناره گيرد

دوباره جمعيت بتشتيت و قوت بضعف خواهد انجاميد بهر وسيله

بود او را راضى كردند در مصاحبتش ببغداد وارد شدند . چون در اين

ص ٢٥

كرة ؟ ببغداد وارد گرديد و دلهاى آشفته از مفارقتش بيارميد قوت نفوذ

كلمهاش ظاهر تر شد و نفوس مستعده از اقطار ايران و عربستان بحضرتش وارد شدند

و از امطار فائضهء بياناتش مستفيض گشتند و پس از مراجعت موجب

اقبال نفوس ديگر گشته در نشر امر و انفاذ كلمهاش غايت سعى را مرعى

داشتند . چندانكه در اندك وقتى با صفات سابق بر عدد اتباعش

افزود و مهابت آن قوم در دلها استقرار كلّ يافت . و ذكرشان در السنهء

وافواه ساير ملل داير گشت و تدريس و تاريخ وقايع و حالاتشان در نزد اهل

تأليف و تصنيف اهميّت يافت .

چون بسبب اقامت بهاءاللّه در بغداد در امر بابيّه قوامى و رونقى

پديد شد و بر عدد و اعتبار ايشان در اقطار افزود اين فقره محرّك

حسد و عناد علماى عراق شد . زيرا كه مدن كربلا و بجف و كاظميه

و سامره كه از بلاد شهير عراق است مركز مهّم مذهب شيعه است.

زيرا كه قبور و مشاهد اكثر ائمهء اثنى عشر كه پيشوا و مقتداى شيعه ايرانست

در اين بلاد واقع است و نفوس لاتحصى هر ساله بجهت زيارت

اين مشاهد از ايران و هندوستان و يمن و ساير بلاد باين ملك

مسافرت مينمايند .و مركز علمى اهل ايران نيز مدينه نجف و كربلا است

كه علماى ايران شهادت اجتهاد خود را از علماى آنجا تحصيل ميكنند

و غالباً هم در اين بلاد بتعليم و اكتساب معارف دينيه ميپردازند .

و لذا كبار علماى شيعه در كربلا و نجف ساكنند و غالباً بمطاعيت عامّه

و نفوذ قول در ميان عموم شيعه در اقطار عالم مشهور و مسلّم .

ص ٢٦

و بالجمله چون علماى عراق نفوذ كلمهء بابيّه و بالاخص مزيد احترام حضرت

بهاءاللّه را ديدند بدفع اين طايفه قيام نمودند و روزيرا در مدينهء

كاظميه كه در دو سه ميلى بغداد است در تحت رياست شيخ عبد الحسين

مجتهد طهرانى مجتمع شدند و در دفع طايفهء بابيّه مشورت كردند .

و اگر چه اعلم علماى شيعه شيخ مرتضاى انصارى كه سمت مسلميّت ؟ عامّه

و حكومت و مطاعيت مطلقه داشت با ايشان موافقت ننمود و از

آنجمله خود را منفصل داشت لكن چون سايرين همه متّفق بودند و مدبّرين

امور سياسيه بل عموم شيعهء اثنى عشريّه ايشانرا مساعدت و معاضدت

مينمودند انفصال شيخ اكبر موجب يأس و فتور ايشان نشد و عاقبت

يكى از علما را كه ملا حسن عمو نام داشت و \_\_\_ \_\_\_\_ اعتماد شيخ عبد الحسين

و معتمد عليه كل بود برسالت نزد بهاءاللّه فرستادند . و لكن اين مشاورت

و ارسال سفارت مطلقاً مفيد فائده نشد و قطع غائله ننمود . زيرا كه اين رسول چون

از بغداد رجعت نمود انقلابى ظاهر در او مشهود بود . كانّه لسانى بود در ستايش

بهاءاللّه ناطق و قلبى بتوقير و تعظيم امرش تائق و شائق . و بالاجمال

بعلما معروض داشت كه امر بهاءاللّه و حزب او خلاف آنى است كه تصوّر

نموده و استماع فرمودهايد . و بحرى است از علم متلاطم و متدفّق

و بيانش چون سيل متحدّد و جارى و مهاجم بانوار بحدّت و عزّت از جبينش

متلئلاء و مشرق است و زلال معارف از لسان و بيانش جارى و متدفّق .

و در علم بحر معاج است و در حجره سراج وهاج . و در هر صورت وى

حاضر است كه با علماى جالس و مجتمع گردد و بحجج قطعيه و براهين

ص ٢٧

يقينيه حقيّت طريقهء خود را واضح و مبرهن دارد . و اگر علماى اعلام

فى المثل بمناظره علميّه اكتفا ننمايند ومعجزه سماويّه و آيت الهيه طلبند

اگر بر يك آيت از آيات عجيبه متّفق گردند و بامّت اعلان كنند هم حاضراست

كه در ميعاد مقرّر آنچه مكنون خاطر علما و مطلوب و متّفق عليه فقها است

علناً ظاهر فرمايد و وسائل انكار و تسويف را من كل الجهات مقطوع

و منقصم گرداند . علماء از اين تجّرى از ميدان فرار كردند و از نهيب

اين قيام عجيب آيت اين المفرّ خواندند . چه مقصد علما اين نبود كه در

واقع حقيقت حال معلوم گردد و حقّ از باطل پديد آيد . بل مقصودشان

اين بود كه باين تهديد موجب ضعف بابيّه شوند يعنى ايشانرا تخويف

كنند و نفوذ ديانت ايشانرا توقيف نمايند . لكن باين سفارت

آيت منعكس شد و ضعف از طرف اكثر علماء نمودار گشت . لذا علماى

اعلام بتدبير ديگر مشتعل شدند و بمراكز سياسيّه توسّل جستند

و با سفير مقيم در اسلامبول و رجال دولت در طهران مخابره و مراسله

نمودند . تا آنكه اخيراً بخواهش دولت ايران امر احضار بهاءاللّه

باسلامبول از دولت تركيه صادر شد و و الى بغداد صورت حكم را در در غايت حزن و اسف

ببهاءاللّه ارسال فرمود .

بهاءاللّه حسب الحكم در ماه اپريل شنبه 1862 كه مطابق

بود با يوم دويم شهر ذى قعدهء 1279 وقت صلوة عصر از بغداد

خارج شد و در باغ نجيب پاشا و الى سابق عراق نزول نمود و دوازده

يوم در آن باغ اقامت كرد . و اين دوازده روز را طايفه بهائيّه

ص ٢٨

عيد اعظم شمارند و يوم ظهور بهاءاللّه دانند . زيرا كه حضرت

بهاءاللّه در اين ايّام در نزد خواص خود اظهار امر فرمود و ايشانرا بصبر

و شكيبائى و استقامت و بردبارى و اهتمام در تهذيب اخلاق و تحسين

آداب تأكيد و توصيه بليغ نمود و اطمينان بخشيد در نزول نصرت و تأييدات الهيّه

واثق و اميدوار \_\_\_ و پس از انقضاى دوازده

يوم با اهل و عيال و بعض خدام و اصحاب خود از طريق موصل عازم

استنبول گشت . و در موصل ازل كه با بعض از عرب باديه در تبديل

لباس مسافرت كرده بود ببهاءاللّه ملحق شده و از طريق سامسون

وارد اسلامبول شدند و در محلّى كه اولياى دولت عثمانيه معيّن

كرده بودند نازل گشتند . و پس از يومى چند منزلى ديگر اختيار

نموده چهار ماه در آن عاصمه گذرانيدند . چون در اين اقامت در

استنبول \_\_\_ \_\_\_ اتراك بهاءاللّه با وزير خارجيّه و صدر اعظم ملاقات ننمود و

ابداً برؤساى ملك و سياست متوسّل نگشت و بنفسى توسّل نجست سفير ايران وسيلهء

بدست آورده خاطر اكابر دولت ترك را از بهاءاللّه مكدّر داشت

و او را بامور بى اصل متهم كرد . و در هر صورت از دالت عثمانى

حكم صادر شد كه بهاءاللّه و اتباعش در مدينهء ادرنه كه ابعد بلاد

عثمانيه است از ايران ساكن شوند و بدينموجب آنجماعت عازم ادرنه

شدند و قريب پنج سال در آن ملك ساكن و مقيم گشتند .

در ايّام اقامت در ادرنه امر بهاءاللّه بغايت اشتهار يافت و دعوتش

استعلاء پذيرفت و اكثر بابيّه در عداد اتباعش منخرط گشتند و بطائفهء

بهائيّه معروف شدند . و از اينجهت نار حسد در قلوب دو طائفهء

ص ٢٩

شيعه و بابيّه بر ضد بهاءاللّه افروخته شد و غالباً رؤساى اتباع

ازل و اكابر شيعه بر معاندت بهائيان متّفق و يك رأى گشتند و بحيل

و دسائس خاطر اكابر دولت عثمانى را بر اين طائفه مشوّش و مكدّر ساختند .

تا اينكه اخيراً عساكر دولتى يعنى ضبطيه ادرنه روزى حسب الامر گرد خانهء

بهاءاللّه را احاطه نمودند و عموم اهل البيت را از دخول و خروج محصور و ممنوع

ساختند چندانكه گويند سه شبانه روز اهل بيت بهائيّه براى آشاميدن و لوازم ديگر

آب نيافتند و اكثرى را گمان اين شد كه حكم اعدام جميع از مصدر امر

از اسلامبول صادر شده چون اهل ادرنه در مدّت پنج سال از كرامت وبزرگوارى و نهايت

رحمت و رأفت و مردمى از جمال ابهى و آستانش مشاهده نموده بودند لذا سكنه

ادرنه از نصارى و مسلمين

بر گرد بيت بهاءاللّه مجتمع گشته و باواز بلند ميگريستند لكن نار

انجذاب در قلوب نصارى مشتعال تر بود گريهء ايشان اطهر و اكثر .

و از جمله حوادث مسلّمه اين است كه بهاءاللّه بعمر آقا نامى از مأمورين بنفى و

ابعاد او صريحاً از حوادث آتيه دولت عثمانيه از قبيل خلع سلطان عبد العزيز

مرحوم رفتن متعاقبهء آن مفصلاً اخبار فرمود و خصوصيّات اين

حوادثرا در الواح متعدّده از قبيل لوح رئيس كه باسم ذبيح نازل شده

و لوح ك و ظ كه سمندر قزوينى بان مخاطب گشته تصريح فرموده .

لوح رئيس را مرحوم ذبيح تقريباً هشت ماه قبل از وقوع خلع سلطان عبد العزيز مرحوم

ذبيح در دارالخلافه طهران بر اين نگارنده از روى نسخهء اصل كه خط \_\_\_ خادم بود

تلاوت فرمود و لوح سمندر را نيز \_\_\_ آن قرائت كرد و از جميع وقوعات

بنحوى كه در ادرنه و غالى بولى استماع داشته بود حكايت نمود . و آن

هنگام نگارنده در مذهب تشيع راسخ بود و اين حكايترا بر سبيل استغراب

ص ٣٠

استماع مينمود و بالجمله از مصدرامر \_\_\_ صدراعظم عثمانى حسب الامر

سلطان عبد العزيز حكم صادر شد كه بهاءاللّه را با اهل بيت او و بعضى اتباع و

خدامش بمدينه عكا از مدن سوريه كه در آن اوقات بروادت آب هوا موصوف بود و منفاى

محرمين در دولت علّيّه محسوب ميشد نفى نمايند . و باين موجب در يوم 20 ماه ربيع

الثانى 1285 هجرى مطابق اگست 1868 ميلادى از مدينهء ادرنه

خارج و يوم 13 شهر جمادى الاولى سنة مذكوره مطابق شهر سبتمبر

هذه السنه وارد عكّا شدند . اهل بهاء را معتقد چنين است

كه بدين نفى وعود الهيّه باراضى مقدسّه تكميل يافت و بشارات

انبياى اسرائيل در ظهور ربّ جليل تمام آمد و ميعاد اطلاق

آل خليل از ذل طويل و هوان و بيل فرا رسيد .

چون بهاءاللّه در عكّا وارد شدند قريب دو سال

بر حسب حكم دولت عثمانى در قشله عسكريّه كه قلعهء است از صخور اقامت

نمود و پس از اينمدّت در بيوت خارج قلعهء عكا در نفس مدينه ساكن

شدند . قلعهء عكا از ثغور قديمه است كه حروب دويست ساله صليبيه

از حوادث مدينهء صغيره او \_\_\_ است و در هر فتحى از فتوحات بلاد \_\_\_ \_\_\_\_ عين

\_\_\_ هفتاد هزار الى چهل هزار و سى هزار زن و مرد و صغير و كبير از نوادر حقيرهء

آن محسوب . احجارى كه در اطراف آن منثور است خاك بلاياى مدهشه است كه دست چرخ

بوساطت منجنيق بر سر مسكينان نثار مينمود و آب ثقيل آبادش

خون بيچارگان است كه فلك در جام آلام بر سكنه آن مساكين مى پيمود ؟ ايثار ميكرد.

) در سال 1312 كه نگارنده مقيم آن ثغور بود گاهى در صحراهاى آن

ص ٣١

كه در فصل بهار از كثرت رياحين و ازهار از متزهات نادر المثال آن مصار؟ است تفرج

مينمود و در حوادث ماضيه اين بلاد كه هم از نوادر عبر و امثال است تفكر ميكرد .

گاهى از مشاهدهء گلهاى سرخ اين گمان مينمود كه اين خون گلگون رخان است كه بر صفت

شقايق و لاله دميد . و زمانى از تفرّس در گلهاى زرد تصوّر ميكرد كه اين روى

نوجوانان؟ است كه از بيم شمشير رنگ از رويشان پريده و هنگامى در شنگرفهاى ؟ سفيد

ميديد كه اين بناگوش دلبران است كه بر صورت هيئت ياسمين و زنبق دميده \_\_\_

در كشاكش اين افكار گرفتار كه ناگاه در نزديكى تل فخار منابى بنظر \_\_\_ استخوان

كشتگان و دم گذشتگان كه چون دفن آنهمه مقتول ممكن نبوده است پس از قتل در گودى

انباشته اند و براى عبرت آيندگان بياد گذاشته . بسى بحيرت در آن نگريستم

و با خود گفتم . يا ابا الفضل اين آثار كه از ملل عتيقه بيادگار مانده است

بهترين برهان ناطقى است بر ضخامت كبد گذشتگان و سوء افكار پيشينيان . و هم شهادت

ساكن است بر حسن شريعت بهائيّه و رحمت الهيّه در اين ظهور قدسيّه اگر انسان فى

المثل بشرائع و اديان الهيّه هم معتقد نباشند . بايد بر فضل بهاءاللّه

و لزوم اتباع ديانت شهادت دهد . كه اتباع خود را از حروب نهى فرموده

بل از قيل و قال و بحث و جدال نيز ممنوع داشته و بالكلّ امر قتال را از دفتر

ديانت محو كرده . و عالم را وطن واحد و ناس را اوراق شجرهء واحد خوانده

تا عصبيّت جاهليّت از خاطر ها زدوده گردد و مجانبت مغايرت؟ جنسيه

از خاطر ها سترده شود . تا من بعد خلق اديان الهيّه را كه پيغمبران براى

تأليف و اتّفاق تشريع فرموده اند وسيلهء تحزّب و اختلاف نكنند

و قوانين مقدّسهء را كه براى ايجاد محبّت و الفت ايجاد شده بهانهء

حرب و قتال نسازند .و اين چنين مغاكهاى از رمم انباشته بيادگار نگذارند .

ص ٣٢

من در اين انديشه مستغرق كه ناگاه ملاحظه نمودم شيطان \_\_\_ در اين بوستان يزدانى

نيز باسم \_\_\_ \_\_\_ بد و فاسد كاشته و رزان خلاف و اختلالات در مزرع توحيد و

ايتلاف بهائى انبات داشته است . آزرده و پريشان شگفتم و خجلت زده و شرمسار

گشتم . لكن ديگر باره سبزهء اميد از مزرع امل دميد كه ديدم روح اللّه اعظم

در متائى انجيل باين ترانه جليل مترّنم و \_\_\_ است كه هنگام اقتطاف سنابل

زارع ملكوت زوان ؟ خلاف را جمع فرمايد . و نار خشم لايطفى محترق و معدوم

سازد يعنى اختلافات ناقضين و ناكبين بقوّت عهد متين ؟ نار محو و \_\_\_ \_\_\_ و ظلمت

اختلاف و نفاق با \_\_\_ انوار مشرق \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ گشت كذلك قضى الامر و جفّ القلم .

اگر چه بلايا و مصائب جمال اقدس ابهى در اياّم اقامت در عكّا فوق آن بود لو لا

عناية اللّه و رحمته و تأييده و نصرته كه انسان صبور در آن صبر تواند نمود

خطوب و شدّت مصائب و كروب مانع نشر معارف و \_\_\_ مطالب نگشت . زيرا

مصائب بهاءاللّه بمعارضهء علماى مستبد و مدانقه تهّم كاذبه فقهاى

متعصّب انحصار نداشت .شدائد وارده بر حضرتش باستبداد \_\_\_

ملك و اطماع ولات بلاد كه غالباًمعاندت غير \_\_\_ خويش را از فرائض

دينيه ميشمردند و اذيت خارج \_\_\_ دين و آئين ميدانستند و \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ دوستان \_\_\_

\_\_\_ \_\_\_ مدافعهء دشمنان \_\_\_ \_\_\_ و نگاهدارى \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ ايشان سر نزند \_\_\_

\_\_\_ ...

زيرا اين جماعت كه باسم بهائى موسوم بودند بعضى از ايشان ميان از طائفهء بابيه

بودند و ديانت بهائى را تازه اختيار نمودند . و آنجماعت در ايام فترت ( يعنى پس

از قتل باب و قبل از قيام بهاءاللّه بامر دعوت ) غالباً بسبب سوء تربيت رؤساى

متعدده غالباً از مسلك اعتدال خارج شده بودند . و باشنع اعمال از قبيل حلال

دانستن اموال ناس و غصب اموال محارب بل نفس قتال و جدال را بحكم

ص ٣٣

شريعت اسلاميه كه دين اصلى ايشان بود جايز ميدانستند . و اغلب بابيّه بل تمام

ايشان از \_\_\_ احكام باب نيز بى اطلاع بودند و در اغلب مسائل عقائد شيعه را كه دين

ابأ و اجدادشان بود مأخذ ديانت بابيه گمان مينمودند . زيرا كه ولات دولت

ايرانى چندان در سجن باب و منع او از مخالطه و ملاقات خدمات با احباب تأكيد

كرده بودند كه اغلب ايشان بابرا نديده بودند و از احكام او اطلاع نداشتند . و لهذا

بحكم علماى شيعه محاربه و مدافعه را جايز دانستند و منهوبا حربرا ملك شرعى خود

پنداشتند . و اين فقره با اصل اصيل ديانت بهاءاللّه كه تأسيس حقيقت \_\_\_

و تعميم تربيت انسانيت بود منافات كليه داشت و تعديل اخلاق و حفظ اعمال امتى كه هر

ده نفس از ايشان در بلدى و هر جمعى در مملكتى ساكن بودند امرى

خارق عادت مينمود . و فى الحقيقه اگر انسان بنيه درست ملاحظه كند

اين امر را خارق عادت ظاهره ببيند و امرى غير مكرّر و نادر الوقوع در

عالم مشاهده نمايد . چه وقتى باب قيام فرمود اهل اسلام

عموماً و شيعه اماميّه خصوصاً بجان طالب ظهور مهدى موعود بودند و

او را مرّوج شريعت اسلاميّه گمان مينمودند . لهذا كبار علماى

ايران در حوزهء اتباع باب داخل شدند . معذلك امر او جز در مذهب

شيعه اماميّه نفوذ ننمود و خارج ايران و عراق كه آنهم فى الحقيقه \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_

\_\_\_ و كثرت شيعه حكم ايرانرا دارد ابداً سرايت نكرد . ولى وقتى كه بهاءاللّه

قيام فرمود جماعت بابيه قومى بد نام بوند و جماعتى قليل و مطرود

و متشتّت مشاهده ميشدند و اكابر اهل اسلام دفع ايشانرا اعظم

واجبات دينيه ميدانستند و حفظ ملك و دين را موقوف بطرد اين

ص ٣٤

فئه ميشمردند . معذلك \_\_\_ ديرى نگذشت كه از اثر حسن تربيت بهاءاللّه

اتباع او يعنى امّت بهائيه بحسن اعمال و نيكى اطوار معروف شدند

و بنفوذ كلمه و نصرت روحانيه و حسن عقائد دينيه مؤيّد و منصور

گشتند . بر عدد اتباعش يوماً فيوم بر افزود و قوّت كلمهاش

حيناً بعد حين تجلّى نمود . چندان كه در اندك وقت از ايران بديگر

ممالك داخل شد و از اسلام بساير ملل سرايت كرد حتى از

امم بعيده كه بالكل ميّت و منعدم محسوب ميشدند از يهود و زردشتيان

و غلاة آلاف مؤلفه بقبول امرش افتخار يافتند و هر يك در كمال سرور

و استقامت متحمّل اضطهاد و ظلم مسلمين و هم كيشان خويش واقع گشتند .

و اين فقره \_\_\_ ... ديانت بهائى بر تعجب و استغراب اهل نباهت بر افزود . زيرا

كه اين اشخاص نفوس قليله نبودند و غالباً در ميان قوم خود از اهل ثروت و مكنت و يا

سنخ تجّار و اهل صناعت بودند و جاى اين نبود كه بهيچ وجه در قبول اين

ديانت بطمع متهم شوند كه فى المثل بجهت ثروت و يا بجهت تحصيل شهرت و عزّت اين

\_\_\_ بهائى شده اند زيرا كه در طرف اتباع بهاءاللّه ثروت و غنائى

و يا عزّت و سلطهء متصوّر نبود. و پس از قبول اين ديانت هم نوعى استقامت

ظاهر ميشدند كه خوف جان و مال موجب زوال اعتقادشان نميشد و

كثرت بلايا موجب برودت حرارتشان نميگشت . و لذا امّت بهائيّه

اين ثبوت و استقامت و صبر در بلايا و محنت را برهان حقيقت ديانت

بهائيّه ميدانند و ادّل دلائل و اصدّق شهود بر قوّت كلمهء بهاءاللّه

ميشمرند .

ص ٣٥

و بهاءاللّه پس از ورود بعكا براى تحرير مراسلات و هم براى قطع لسان اعداى خود

از اختراع ؟ تهم و مفتريات غالباً از معاشرت با عموم خلق اجتناب

ميفرمود . مگر آنكه نفسى بالخصوص طالب ملاقات او گردد و در اينصورت

آن شخص را اذن بملاقات ميفرمود و غالباً اوقات خود را بتحرير و رسائل و جواب

مسائل خلق مصروف مينمود . و معاشرت با خلق و تنظيم امر را بفرزند

ارشد خود كه باسم \_\_\_ ميرزا عباس موسوم و بغصن اللّه اعظم ملقب و معروف بود

محوّل ميداشت . حتى آنكه از بيتى كه پس از خروج از قشله در آن اقامت فرمود

قريب نه سال خارج نشد و از تفرّج در بساطين كه اكابر اهل ايران براى حفظ صحّت

بان مقعود و مجبورند ؟ هم در \_\_\_ صرف نظر فرمود و پس از اين مدّت كه ذكر شد

گاهى تا خارج شهر حيفا در بوستانى كه متعلّق بحضرتش بود تشريف ميبرد. تا اينكه

يكى از صاحب \_\_\_ اهل عكّا قصرى كه در قريهء بهجى بود \_\_\_ عكّا \_\_\_ و جمال ابهى

سالى چند در آن قصر سكونت فرمود و وقتى در اياّم اقامت در عكّا

عازم حيفا شد و در جبل كرمل بديرى كه دهبان كرمليّن بر مغارهء

ايلياى نبى بنا كرده اند نزول نمود و در آن محّل ساعتى يا اكثر استراحت

فرمود و لوحى ازالواح مقدّسه در اين مقام از قلم مباركش نازل شد

و از آن ببعد هر ساله چندى در حيفا اقامت ميكرد

و اهل بهاء از عموم ملل و مذاهب و اديان و مشارب در اين مقام بخدمتش

مشرّف و از مائدهء مكرمتش بهره ور ميگشتند و از زلال بهر معارفش

سرشار ميشدند و كار بر اين هنجار جارى بود تا آنكه در اواخر اياّم

حالش از اعتدال بگذشت و روزى چند در بستر مرض بخوابيد و اخيراً

در يوم دوّم ذى قعدهء سنهء 1309 هجريه مطابق 16 شهر

اياد سنهء 1892 بر حسب تاريخ ميلادى شرقى بجهان جاويد

خراميد و بافق اعلى صعود فرمود

ص ٣٦

و كتب بهاءاللّه كه اهل بهاء آنرا الواح \_\_\_ و وحى سماوى و \_\_\_ الهى ميدانند

عبارت از رسائلى است كه اغلب آنرا در جواب

سؤالات خلق از بهائيّه و غير بهائيه مرقوم داشته است . چون در اياّم

اقامت در عراق و ادرنه و عكّا چون اسمش در عالم اشتهار يافت و نفوذ

كلمه اش موجب جلب انظار اهل نباهت و استبصار گشت غالباً مردمان

\_\_\_ كه در طلب علم و فهم \_\_\_ \_\_\_ و اجتهاد \_\_\_ \_\_\_ از مجتهد و علما و غيرهم

بخدمتش مشرف ميشدند و از غوامض مسائل \_\_\_ خود را

از حضرتش مستفسر ميگشتند و اغلب آنهائى كه بسبب مراقبت حكّام و يا موانع ديگر

قادر بر مسافرت نبودند و يا امكان ملاقات نمى يافتند بتوسط مراسلات از معضلات

استفسار مينمودند و او فى الحين بدون تعلل و يا تأخير و اغلب آنرا

در حين اشتداد مصائب مرقوم ميداشت و پس از اخذ و ضبط سواد

بسائل ابلاغ ميفرمود . خصوصاً از طايفه بابيه كه در عداد اتباعش داخل

شده بودند چون بسبب منع دولت از ملاقات باب بالكّل از احكام

او مطلّع نبودند و اغلب احكام و افعال بابرا از عقائدى كه در دين

اسلام از احاديث و بشارات ظهور مهدى استنباط نموده بودند

استنتاج ميكردند . لهذا اين نوع از اتباعش زياده در كشف حقائق

و استفاد دقائق سعى واجتهاد مينمودند . بعضى از اين الواحرا خود

رأسا مرقوم داشت و بملوك و امرأ و بارائمه و علماء ارسال فرمود

و لذا در اندك زمان كتب و رسائل او مانند اوراق اذهار در كافة اعصار منتشر و

منثور شد و تعليمات مندرجهء در آن مانند قطرات طلل و امطار در جميع اقطار

انتشار يافت . نداى ظهورش مانند لمعان برق بغرب و شرق در اندك

ص ٣٧

بالغ شد . و موجب نفوذ آن در ملل متفرّقه و ممالك سائره

گشت . و بعضى الواح مذكوره را بلسان فارسى خالى كه لغت اهل ايران است

مرقوم داشته و بعضى الواحى كه در جواب علماء و رؤساى زردشتيه نوشته است

بلسان فارسى صرف كه ابداً بلغات سائره آميخته نيست نوشته و بسيارى

از آنرا بلغت عربيّه فصحى و قليلى از آنرا بعربيّه دارجه بجهت افاده عامّه

انام از خواصّ عوام تخصيص داده . و لكن جميع آن در غايت دقّت و رقّت

و لطافت است و با وجود آنكه \_\_\_ و تأمّل كه عادت اهل تصنيف و انشائست

رقم نگشته بل بفطرت و سرعت مرقوم داشته در غايت اتّفاق و متانت و سلاست

و عدد اين الواحرا بعضى مورخين زياده از هزار نوشته اند و لكن مرا

گمان اينست كه چيزى بر حسب حدس و تخمين نگاشته اند چون كه مجلدات عديده

اكنون از الواح بهاءاللّه موجود و منتشر است و اضعاف آن هنوز جمع و ترتيب

نيافته است . و اگر تمام آن جمع شود و ترتيب يابد گمان اين است كه

آنوقت تعداد حقيقى آن معلوم شود . و چيزى كه حضرت بهاءاللّه خود در الواح مرقوم

فرموده است كه اسم آن اين است كه معادل كتاب سماويه

ملل موجوده در ارض از قلمش صادر و موجود است و در عداد حجج و براهين

حقيقت دعوتش باعتقاد اهل بهاء محسوب و معدود .

و عموم رسائل و الواح او شامل چهار قسم از معارف است كه باعتقاد امت بهائيّه

معرفت حقايق اديان الهيّه موقوف و منوط بمعرفت آنست كه بدون آن

انسان بفوائد ديانت كما ينبغى آگاه نشود و تمدّن حقيقّه بلا تحقّق آن متحّقق

ص ٣٨

نگردد زيرا كه اين الواح بعضى آن مشتمل است بر شرايع و احكامى كه حافظ حقوق

كافّهء معموله اهل موجوده در ارض تواند شد و اختصاص بملتى و دون ملتى ندارد

يعنى نوعى وضع شده كه مناسب \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_ ملّتى \_\_\_ ... مكانى \_\_\_ ... مناسب \_\_\_

\_\_\_ و امكنه متفاوته است

و مقبول و مستحسن نزد جميع اصحاب عقول رائقه . و باين جهت اشبه بنواميس

طبيعيه است كه موجب حفظ و ترقّى جميع ملل تواند شد و سبب اتّفاق و اتحّاد

كل امم خواهد گشت . و اشهر اين قسم از الواح كتاب اقدس و ملحقات او است

از قبيل جواب سؤالات معضلات اين كتاب و الواح اشراقات و طرازات

و امثالها و اهمّ از اين قبيل است \_\_\_ ... مرتاضين \_\_\_ و يا طالبين و مجاهدين

مرقوم فرموده است \_\_\_ ... باين الواح مزيّن انقطاع حقيقى را واضح و معلوم داشته

است و بعضى مستمل بر حل معضلات كتاب سمائيه ملل عتيقه است

كه قبل از ظهور بهاءاللّه بختم انبياء مختوم بوده و حق جلّ جلاله فتح اين ختوم

و تفسير آنرا بيوم ظهور الربّ منوط فرموده . و چون علماى ملل سابقاً قبل \_\_\_

الوقت آنرا تفسير نمودند لذا در ادراك مقصود خطا كردند و موجب ضلالت امم اولى

شدند . و اعتقاد اهل بهاء اينست كه همين نكته سبب شد كه يهود حضرت مسيح را

تكذيب نمودند و يا زردشتيان جميع انبياى آل اسرائيل را كاذب دانستند .

و هم اعتقاد اهل بهاء اين است كه تفاسير عتيقه كل اوهام مفصلهء بشريه است

و در حقيقت تحريف كلمات الهيّه . و از اين قبيل است كتاب ايقان شهير

و لوح جواهر الاسرار كه در دار السلام بر حسب رجاى يكى از اشراف فارس

مرقوم فرمود . و ختوم كتاب انبياى سلف را باين الواح فسخ نمود .

و بعضى مشتمل بر صلوات و تسبيحاتست كه خلق را آداب عبوديت آموزد

و دعوات و مناجاتى كه رابطهء فيما بين عبد و معبود گردد . و فوائد اين گونه \_\_\_

نورانيت و صفاى ضمير است كه مقوى قوهء ادراك شود و موجب تلطيف \_\_\_ خسته و هم سبب

حصول قطع و يقين در عقايد عاملين و مشتغلين بان گردد . و بعضى از آن مشتمل بر

ص ٣٩

خطب و فواتحى است كه معانى حقيقيّه وحدانيّت و فردانيت ذات حق تعالى را

در آن مبيّن داشته و مقصود اصلى از بعثت انبياء و اولياء و مقامات جمع و تفضيل

و اتحّاد و تفريق آنجواهر وجود و مطالع حكم حضرت معبود را واضح و مدلّل نموده

است و در حقيقت اين قسم از الواح مبيّن معناى مبدأ و معاد است و كاشف در ارتباط

معرفت مرجع و ماب بمعرفت سبب خلق و ايجاد و بعبارة اوضح بهاءاللّه در اين قسم

از الواح مسائل معضلهء لاهوتيه را

بعبارات دائقه الالفاظ واضحة المعانى بيان نموده است كه نه فقط حقيّت امر جديد

خود را مدلل ميكند بل حقيقت شارعين سراج عتيقه را نيز مدلّل ميدارد . ولذا مستر

جبرائيل كه از افاضل مسيحيان مقيم مصر است ديدم در خطابه خود كه در \_\_\_ سنهء

1901 در مجمعى از اهل علم در پاريس خواند فرموده است كه (( اهل بها هر كه را

ميخواهند در ديانت بهائيّه وارد كنند اول حقيّت ديانت سابقهء او را براى او ثابت

مينمايد . تا بر برهان اصلى معرفت مظاهر الهيّه بصير و آگاه شود و بتواند فيما

بين مدعى صادق و مدعى كاذب تميز دهد . و لذا كتب عهد عتيق طايفهء بهائيّه

جميع كتب سماويه ملل موجوده در عالم است و كتاب عهد جديدشان الواح بهاءاللّه

كه در حقيقت جامع و موفق كتاب مذكوره است و مبين و مفسر جميع اين صحف

مسطوره)) و مقصود مستر جبرائيل اين است كه لابد هر امّتى كه منكر حقيّت

يكى از مظاهر امر اللّه شدند مثل يهود در انكار مسيح له المجد و زردشتيه و هنود

و موسى و مسيح و ساير انبياء عليهم السلم لابد سبب اين انكار خطاى در معرفت دليل

و برهان است . چه اگر دليل را ميدانستند در معرفت مدلول خطا نمينمودند .

و لذا اهل بهاء با هر كه ميخواهند حقيّت بهاءاللّه را ثابت كنند اوّل در حقيّت

امر شارع دينى كه بان معتقد است تكلّم ميكنند و از برهانى كه بان اعتماد نموده

است استفسار مينمايند . چون او باصل برهان عالم شد و در مسأله برهان

ص ٤٠

متّفق شدند آنوقت در امر بهاءاللّه تكّلم ميكنند تا منتهى باتّفاق شود و موجب

اطمينان او بحقيّت بهاءاللّه گردد . مثلاً اگر يكى از مسيحيان طالب شود

كه سبب اطمينان ايشانرا بامر بهاءاللّه بفهمد . از او ميپرسند كه تو در

امر حضرت مسيح بچه برهان اعتماد نمودى و حقيّت دعوت آنحضرترا بكدام دليل

يافتى . و اين ناچار است كه اين شخص مسيحى يا عالم است بدليل و برهانى كه بان

اعتماد كرده است و يا حامى است كه بدون دليل و برهان از قول آباء و اجداد

خود بوراثت يافته . اگر عالم است او را بهمان دليلى كه استدلال نمود

ملزم مينمايند . يعنى ثابت ميكنند كه اين دليل بعينه در امر بهاءاللّه موجود

است بل در اينجا اظهر و اجلى است از امر حضرت عيسى . در اينصورت ناچار است

كه اين مسيحى عالم كه يا بحقيّت بهاءاللّه مذعن شود و يا حقيّت حضرت مسيح را

انكار نمايد . زيرا كه دلالت دليل بر مدلول امرى اضطرارى و طبيعى است.

و اگر آن شخص مسيحى سائل عامى باشد اوّل او را بمعرفت اصل دليل و برهان حقيّت

حضرت مسيح مطّلع ميكنند و چون بر معرفت برهان قادر و توانا شد بهمان دليل

حقيّت بهاءاللّه را ثابت مينمايند . و خلاصة الكلام اگر بنظر بصيرت

در آنچه ذكر شد تفكّر شود در يافتهايد كه تقريباً در مدت چهل سال كه از زمان

ورود بهاءاللّه در بغداد الى زمان جارى بود و غيبت حضرتش در عكّا امتداد يافت

چهار نهر از \_\_\_ معارف از قلم سيّالش جارى بود كه بدون آن اشجار ديانت عامّه در

در عالم نصرت نمييافت و شجرهء اتّفاق و اتّحاد امم در فردوس اعظم غرس

نميشد و ابوالفضل را عقيدت اين است كه همين است مقصود از انهار

اربعه كه در كتاب مقدّسه عتيقه تعبير يافته است كه در جنّت عدن

ص ٤١

از عرض الهى جارى است . زيرا كه صاحبدلان عرشى از براى تجلّى روح اللّه

جز هياكل مقدّسه ندانند و انهارى كه از اين عرش اعظم در اقطار عالم

جارى است جز انهار معارف روحانيّه نبينند .

و الواح مذكوره در ايّام اقامت در دارالسلام بهاءاللّه خود بنفسه

مرقوم ميفرمود . و در اوقات اقامت در ادرنه غالباً بقلم فرع وحيد و غصن

فريدش غصن اللّه الاعظم تحرير مييافت . و در اوان نفى بعكّا كُتّاب

عديده از قبيل ميرزا آقا جان كاشى خادم بهاءاللّه و ازقبيل ميرزا محمّد على

و ميرزا ضياء اللّه ميرزا بديع اللّه فرزندان حضرت بهاءاللّه و ميرزا مجد

الدّين برادر زاده و صهرش كه در حضرتش بود \_\_\_ باين نحو كه او بنفسه جواب عرائض

و رسائل را كه مانند غيث حاصل از اطراف ميرسيد املأ ميفرمود و كُتّاب مذكوره

حضوراً مينوشتند و پس از اخذ و مقابله و تصحيح و حفظ نسخ آن را

براى سائل ارسال ميداشتند . و مراسلاتى كه باسم ميرزا آقا جان

خادم ميرسيد الواحى كه در جواب آنها بايستى صادر شود عبارت آنرا

نيز بهاءاللّه بنفسه از لسان ميرزا آقا جان املأ ميفرمود و مينوشت حتّى

عباراتى كه بر سر پاكت و ظروف نوشته ميشد آنهم عين عبارات بهاءاللّه بود كه او

ميفرمود و آنان مينوشتند و ارسال ميداشتند. زيرا كه ميرزا آقاجان مذكور مردى

عامّى بود و عوامّ از اداى مطالب و نگارش \_\_\_ عليه \_\_\_ و اين فقره \_\_\_ در اواخر

ايّام بخوبى \_\_\_ يكى در \_\_\_ اين فقره \_\_\_ شد و ميرزا آقاجان و صراحت در مجمع \_\_\_

\_\_\_ و ثانياً آنچه را كه \_\_\_ \_\_\_ پس \_\_\_ ابهى نوشت ثابت نمود كه الواح سابقه

عبارات او نبود \_\_\_ \_\_\_

امّا شرائع و احكام تعبّديّه جمال اقدس ابهى مشتمل بر صلوة و صوم و حج بيت

اللّه است بشرحى كه در كتاب مفصلاً مرقوم داشته است . و اين جمله از فرايضى است

كه با تحقق شرائط اداى آن بر هر نفسى واجب است . و سواى آن دعوات

ص ٤٢

و تسبيحات \_\_\_ و هست كه اهل بها تيّمناً در مجالس و يا متعبدان در خلوات

حين مناجات تلاوت ميكنند . و اين قسم از الواح بنص آن جمع و مدوّن

شده است و اكثر آن هنوز غير مدوّن است .

و امّا احكام تهذبيّهء آن مشتمل است بر امر بجميع محامد اوصاف

و مكارم اخلاق از قبيل صدق و صفا و محبّت و وفا و عفّت و عصمت و امانت

و طهارت و تقوى . و نهى از جميع \_\_\_ اوصاف و قبايح اطوار از قبيل كذب

و غيبت و افتراء و قتل و سرقت و زنا و منازعت و مجادلت حتى با اعداء

و بالاجمال در الواح عديده كثيره و بعبارات واثقهء مؤثّره

جميع دوستان خود را بهيكل مكارم اخلاق كه عالم انسانيّت بدون آن

مانند جسم بيروح است امر فرموده است و از آنچه منافى شرف

انسانيت و هيئت شريفه آدميّت است نهى نموده . مثلاً از جمله در

كتاب اقدس كه ناسخ ساير زبر و الواح است و مغناطيس جذب نفوس و ارواح

ميفرمايد (( زيّنوا انفسكم بطراز الاعمال و الّذى فاز بالعمل فى رضاه انه

من اهل البهاء قد كان لدى العرش مذكورا . انصروا مالك البريّه بالاعمال الحسنة

ثم بالحكمة و البيان كذلك امرتم فى اكثر فى الالواح من لدى الرّحمان انّه كان

على اقول عليماً . لا يتعّرض احد على احد و لا تقتل نفس نفساً هذا

ما نهيتم عنه فى كتاب كان فى سرادق العّز مستورا . اتقتلون من حياة

اللّه بروح من عنده ان هذا خطاء قد كان لدى العرش كبيراً ))

و در اين مورد چندان تأكيد فرموده است كه \_\_\_ در عالم بيانات مؤثّره

بر آن مقصود نيست. زيرا كه اتباع خود را نه تنها از قتل و نزاع و جدال

ص ٤٣

نهى فرموده است بل از هر چه سبب كدورت گردد و موجب انزجار نفوس

شود از قبيل بيع و شرع عبيد و اماء حتى از افتخار و مباهات نيز منع نموده است و

بتواضع و فروتنى مأمور داشته چنانكه در همين مقام نيز در كتاب اقدس نازل شده است

)(قد حرّم عليكم بيع الاماء و \_\_\_ ليس لعبدان يشترى عبداً نهياً

فى لوح اللّه كذلك كان الامر من قلم العدل بالفضل مسطوراً . و ليس

لاحدٍ ان يفتخر على احدٍ كلّ ارقّاء له و ادلّاء على انّه لا اله الّا هو انّه

كان على كلّ شئى و حكيماً)) و در موضع ديگر از اين كتاب مقدّس فرموده است

)(زيّنوا رأوسكم باكليل الامانة و الوفاء و قلوبكم برداء التقوى و السنكم

بالصدق الخالص و هياكلكم بطراز الاداب كل ذلك من سجيّة الانسان

لو انتم من المتبصرين )) و مراتب محبّت و صداقت با خلق را بطائفهء دون

طائفهء تخصيص نداده است . بل امر فرموده كه كلّ ملل را با هر دين و مذهب كه

باشند با خود برادر دانند و ازالهء احقاد قديمه را \_\_\_ از صدور و نفوس ايشان از

اهمّ فرائض و واجبات خود سازند . لذا دوستان خود را امر نمود كه از هر گونه

تكلّمى كه از آن رائحهء مغايرت آيد اجتناب نمايند . و از لعن و طعن و جميع

مايتكدّر منه الانسان احتراز جويند و بخدمت جميع اهل عالم قيام كنند و محبّت

اهل عالم را فخر خود دانند و بمحبّت اهل وطن خود تنها افتخار نكنند

و در اين باب در كتاب اقدس فرموده است ((عاشروا مع الاديان

بالرّوح و الرّيحان ليجدوا منكم عرف الرّحمن ايّاكم ان تأخذكم هميّة الجاهلية

بين البرّية كلّ بداء من اللّه و يعود اليه انّه لمبدأ الخلق و مرجع العالمين.))

و در لوحى كه در سنهء 1299 هجرى مطابق سنهء 1883 ميلادى بافتخار اين عبد عنايت

فرمود مرقوم است (( اليوم از افق عنايت

ص ٤٤

الهى شمسى اشراق نموده و بر جبين او اين كلمهء عليا از قلم اعلى ثبت . انّا

خلقناكم للمحبّة و الوفا لا للضغينة و البغضاء)) و نيز در اين لوح ميفرمايد

)( انّ اللّه و انبياء و رسله و صفوته و الملأ الاعلى و اهل الجنّة العليا و

الملكوت الاسنى يصليّن على الّذين قاموا للالفة بين قلوب عباده و احبّاءه انّه لهو

المشفق الكريم )) و در لوحى كه در جواب مراسلات يكى از اكابر رؤساى زردشتيه

مرقوم داشته در مسألهء كيفيّت سلوك با اقوام متباينه و ملل مختلفه فرموده است

)( دوست يكتا ميفرمايد . بگوايدوستان سرا پرده يگانگى بلند شد بچشم بيگانگى

يكديگر را نه بينيد همه بار يكداريد و برگ يكشاخسار)) و در كتاب عهد كه در

اواخر ايّام مرقوم فرمود و در آن مركز عهد و مشرق انوار ميثاق را منصوص

داشت و عموم اغصان و افنان و منتسبين و اهل بهاء را باطاعت برومند

فرع منشعب از اصل قديم كريم مأمور نمود فرموده است ((براستى ميگويم

تقوى سردار اعظم است از براى نصرت امر الهى . و جنودى كه لايق اين

سردار است اخلاق و اعمال طيّبهء طاهرهء مرضيه است . بگو اى عباد

اسباب نظم را سبب پريشانى منمائيد و علّت اتفاق را علّت اختلاف

مسازيد . اميد آنكه اهل بهاء بكلمهء مباركه قل كلّ من عند اللّه ناظر

باشند . و اين كلمهء عليا بمثابه آبست از براى اطفاى نار ضغينه و بغضا كه

در قلوب و صدور مكنون و مخزونست . احزاب مختلفه از اين كلمهء

واحده بنور اتحّاد حقيقى فائز ميشوند . انّه يقول الحقّ و يهدى لسبيل

و هو المقتدر العزيز للجميل)) و خلاصة القول در موارد تهذيب و تربيت

و تكميل فضائل بشريّت و انسانيّت كه حكما آنرا ( علم مكارم اخلاق ) گويند در

ص ٤٥

الواح منشوره عباراتى مرقوم فرمود كه مانند در \_\_\_ زيب اعناق

و زينت اكليل مليك آفاق گشت و بر صفت اوراق ذهور معطّر مشام كافّه

جمهور آمد. و آنگونه در تربيت و تهذيب اخلاق بهائيه و تقويم اعوجاج

امّت بابيه مؤثر گشت كه با وجود آنكه عدد اين قوم در جميع بلاد افزود

و در اغلب مملك و اديان نفوذ يافت بحسن سلوك شهره آفاق شدند و

در مكارم انصاف معروف اطراف گشتند . از نفسى از ايشان مغاير انسانيّت

حركتى ظاهر نشد و مخالف رأى حكومت فعلى ازايشان صدور نيافت .

در سنهء 1300 هجريّه مقارن سنهء 1883 ميلاديه كه بدون

هيچگونه سبب امّت بهائيه در طهران و ساير بلاد ايران مورد اخذ و حبس

شدند و مطمح سلب و نهب و ولاة گشتند شبى از ليالى شهر ربيع الثانى

سنهء مذكوره امير زاده و الا نايب السلطنه كامران ميرزا كه آنوقت

حكومت طهران و مازندران و سپه سالارى جنود ايران موكول بگماشتگان

او بود نگارنده را بحضور خود احضار فرمود و قريب دو ساعت در اين مسأله با اكثر

بهائيه مكالمت امتداد يافت و از هر در سخن بميان آمد . از جمله

كه اگر دولت ايران گاهى معترض بابيه شود محّق است و \_\_\_ نيست زيرا كه

پادشاه و رجال دولت حوادث سابقهء اينطائفه را فراموش نكرده اند و حروب

ايشان را در مازندران و زنجان و تبريز از خاطر محو نداشته اند .

معروض داشتم كه اگر چه صدور بعضى افعال مغايره در آغاز امر از طائفهء

بابيه جاى هيچگونه انكار و شايستهء هيچ نوع از اعتذار نيست لكن

اهل بهاء را بگناه بابيه مؤاخذه داشتن الحق اعجب و اغرب انواع حكومت \_\_\_

و \_\_\_ در استبداد و غوايت است

ص ٤٦

و مؤاخذه برى بجاى مجرم خارج از هر گونه انصاف و عدالت

اين مسكينان كه اكنون بقهر و سخط حضرت امير كبير گرفتار گشته اند اگر بر ديگران

مجهول است بر آنحضرت روشن و واضح است كه نه با بابيّه كه بحزب ازل

معروفند هم آيين و هم مذهبند و نه با يكديگر هم عقيدت و هم و مشرب بلكه اين \_\_\_

هيچيك از آنانرا كه \_\_\_ ... نديده \_\_\_ \_\_\_ و رابطه و انتسابى بيكديگر ندارند

شما كه و الى اين ملكيد و مكرّراً معترض حبس و اخذ ايندو طايفه شده ايد

و بر مقدار بعد عقايد فريقين آگاه هستيد و شدّت عداوت و كراهت و بغض اوليّه را

نسبت باهل بهاء ميدانيد ، از مثل شما و الى مطلع آگاهى شايسته است

كه ملتفت شويد و در يابيد كه سبب اين همه بعد و مجانبت و جفا

و كراهيت و اختلاف در آرأ و مسلك و روش عقيدتيست . اگر اهل بهاء مسلك

بابيّه را ميپسنديدند و بهمان روش و سلوك ميكردند ابداً مورد جفا

و عداوت و بغضا و منافرت بابيّه واقع نميشدند . شما همين

الواح و كتب جمال اقدس ابهى را كه بغارت و اغتصاب ؟ از امر بهاء گرفتهايد و از

تاراج \_\_\_ بدقت بخوانيد و ببينيد كه \_\_\_ \_\_\_ كه در جميع الواح حزب خود را امر

باطاعت دولت فرموده و باحترام ملوك و امراء و توقير ارباب فضل و علماء مأمور

داشته حتّى ايشانرا از تهريب بضائع از گمرك نهى فرموده است و از مخالفت

قوانين دول ممنوع داشته است . آيا هيچ اين اوامر را در ميان

حزب بابيّه و كتب ايشان ديده ايد و يا از فردى ازافراد ايشان شنيده ايد . و هم

شما ميدانيد كه اهل بهاء اوامر آنوجود اقدسرا اوامر الهيّه ميدانند و غايت

اهتمامرا در اجراى اوامر مبرمهاش بيش از سائر ملل در اطاعت پيغمبرانشان

مرعى ميدارند . در اينصورت بر شما لازم است كه قدر اين مراتبرا بدانيد

ص ٤٧

و مطمئن الخاطر باشيد كه از اهل بهاء امرى مخالف رأى و مصلحت پادشاه

و دولت ايران واقع نخواهد شد . و تا وقت باقى است ميتوانيد كارى بكنيد كه

اعقاب شما از اين ممر فوائد عاليّه برند و بمطاعيت ابديّه نائل گردند

و نام شما در تاريخ بذكر خير مخلّد باقى ماند و بسوء تدبير و اعوجاج

سياست موسوم نشود . پس براى اينكه باين نكته خوب ملتفت شويد

معروض داشتم كه مولاى الامير شما چند سال است حاكم مطلق طهران

و توابع آن هستيد؟ فرمود (( زياده از ده دوازده سال)) گفتم

در اين مدت مديده با اينكه اهل بها در طهران بيش از سائر بلدان ايرانند

آيا شده است كه از فردى از افراد اين طائفه جز باسم دين و مذهب

نزد حكومت شكايت نموده باشند باين معنى كه هر وقت از دست \_\_\_

شاكى شده اند آيا واقع شده است كه گفته باشند فلان شخص بهائى

فى المثل خمر خورده و بد مستى كرده و يامرديرا زخم زده و يا بسرقت متهم گشته

و يا بزنا و يا بقمار و \_\_\_ ازاداى خراج و يا بتهريب بضائع از

گمرك و يا بقتل نفس يا بمشاورت سوء بر ضدّ نفسى فرمود

)( نه )) معروض داشتم پس چگونه شما رعيتى مطيع تر از اهل بهاء

ميطلبيد و چون است كه قدر اين مواهب را نميدانيد . اگر

مثل اين رعيت در سائر ملل بودند هر آينه دول عادله غير متعصبه \_\_\_ قدر

ايشانرا ميدانستند و حفظ و رفاهيت ايشانرا اهّم و الزم مشاغل و مساعى

خود مقرر ميداشتند . و اگر رؤساى دولت ايران در اين مطالب چنانكه

بايد تأمّل فرمايند بر فضل و عنايت جمال اقدس ابهى اعتراف كنند

ص ٤٨

و بشكر حضرتش لسان گشايند . و حال آنكه اين رؤسا مدّبرين ملك و ملت كه

اكنون بابيّه و اهل بهاء را يكطائفه ميشمارند و بريرا بجرم مجرم مأخوذ

ميفرمايند اگر بنظر ثاقب نظر كنند روشن و واضح ميبينند كه همان بابيهاى دور اوّل

نيز كه باعتقاد امير كبير مرتكب چنان جرم خطير گشتند از سوء سياست بزرگان ملك و

ملت بود كه آن امور ناگوار وقوع يافت و موجب تجّرى رعيت بر پادشاه و تعرّض و

تعدّى راعى بر رعيت گشت . چه اگر بزرگان دولت بحكم فقهاى جاهل بابيه را از

ملاقات باب منع ننموده بودند و آنهمه تشديد را در تبعيد مراد از مريد اظهار

نميفرمودند و حريّت عقايد را باين حدّ از طالب مجاهد مسلوف نميداشتند

البته بابيّه باحكام باب جاهل نميماندند و از مكارم اخلاق باب كه مانند اشراق

آفتاب ممكن الستر نيست بى بهره و بى اطّلاع نميشدند و بحكم دين سابقشان در

صدد مدافعت و مقاومت بر نميامدند . بسيار خوب حال هم باين قانون

غريب و حكم عجيب كه بابى و بهائى را با كمال بعد و جدائى يكطائفه ميشمارند

ملاحظه فر مايند كه آيا همين بابيه نبودند كه در مازندران معدود و قليلى كه

بسيصد و پنجاه تن بالغ نميشدند قريب يازده ماه با زياده از بيست هزار عسكر حربى

دولت مدافعت و مقاومت نميامدند و چندين بار آن اردوى منظّم مكمّل \_\_\_

و مهمّات حربيّه را پراكنده و منهزم كردند و در مواقع قتل و جان باختن

هيچگونه بيم و خوف در دل راه نميدادند تا آنچه آخر الامر بحلف و يمين و تأمين

بختم كتاب مبين بوعود بزرگان صداقت آئين اعتماد نمودند و تسليم شدند و \_\_\_ \_\_\_\_

در حين شروع بتعدّى بقساوت قلبى غير مفهوم مقتول و منعدم ساختند . همين بابيها

با اينكه اكنون اعدادشان با صفات اضعاف سابق بالغ شده است

و تعرّض بايشان نيز اشّد از سابق گشته چون است كه دفاعى و \_\_\_ و مقاومتى

و يا استنكارى و مخالفتى حتى ادنى استكراهى و شكايتى از ايشان بظهور نميرسد

چندانكه سكون و اصطبارشان موجب استعجاب اجانب شده و حسن اخلاقشان

مسلّم ساير ملل گشته است . آيا سبب جز اين است كه جمال اقدس ابهى كه اهل

بهاء اطاعت اوامرشرا عين اطاعت اوامر \_\_\_ و مخالفتش را اشّد از مخالفت

ص ٤٩

ساير انبياء ميدانند ايشانرا باطاعت دولت امر فرموده و بمحبّت خلق مأمور داشته

و از نزاع و جدال و محاربت و قتال و جميع مايتكّدر به الانسان نهى كرده است .

ملاحظه فرمائيد كه جميع اين سكون و سكوت بابيه قبل از قيام جمال ابهى هيچ در

ا...خلاق بابيّه مشهود ؟ نبود و جميع اين تهذيب اعمال و تحّسن اخلاق بهائيّه

بعد از قيام جمال اقدس ابهى ظاهر شد كه پس از ورود بدارالسّلام بغداد

الى حال بدون انقطاع بقوّت بيانات روح بخشش مراسم مكارم اخلاقرا در قلوب اهل

بهاء مرسوم و راسخ ميفرمايد . تا آنكه بجاى خار خصومت و منافرت ازهار لطف و

محبّت از اراضى قلوب اهل بهاء دميد و پس از هيجان عواصف دفاع و مقاومت حبوب

اطاعت و مسالمت مشهود گرديد چندانكه موجب قلّت و انحطاط اعداد بابيّه و كثرت و

ازدياد جماعت بهائيه شد و سكون و قرار و متانت و وقار اهل بهاء مسموع اهالى

جميع اقطار و اوصار گشت و وجوب اطاعت دول و محبت و اخوّت با جميع

ملل از عقائد ضروريّه دينيّهء اهل بها شد . و خلاصة القول در

اين موضوع مطالبى در غايت راستى و صداقت عرض شد كه اگر مستمع از تسويلات و نمائم

اهل عمائم بغرض و عصبيت دينيّه متصف و متّسم نبودى هر آينه براى خود

و دولت ايران نتايج گران بها و فوائد غاليه اخذ فرمودى و عائله ملوكانه را مطاع

ابدى اصل بهاء نمودى . لكن وا اسفا چندان قلوب رؤسا بسبب دسائس فقها

و تسويلات علماء بعصبيّت جاهليّت مغشوش و مغمور بود و تصوّرات محال ؟ در صحيفهء

خيال اكابر \_\_\_ مرتسم و مسطور ؟ كه يد بيضاى

موسوى و نفس روح بخش عيسوى و معجزات نبوى مصطفوى موجب زوال

آن نميشد تا چه رسد بمقال امثاله ابوالفضل كه آن امير كبير و يرا فى الحين در

دست اسيرى مغلول ميديد و روزى دو من بعد \_\_\_ بسيف \_\_\_ مقتول ميپنداشت . و لكن

بر نگارنده بشواهد كثيره محقّق است كه اگر چه آنوقت اغراض مانع شد كه بر صدق

عرايض اين حقير ملتفت شود لكن حال تحرير كه قريب بيست سال بيشتر از آنحوادث

نگذشته است ضمير آن امير كبير اكنون بر صدق و راستى و كمال دولتخواهى اين

فقير واثق است و لو لا خوف العلماء و العامّه و العصبيّة الجاهليه لسانش

بر تصديق جميع آنچه عرض شد معترف و ناطق .

ص ٥٠

) و مطالعه كنندگان اين مختصر گمان نفرمايند كه آنچه ذكر شد از مكالمه با امير

مشاراليه شايد مقرون بمبالغه معدوده از اهل انشاء تحرير باشد چه كه طيش مكرمات

مستبده خاصّه ابناء ملوك چون با خرق قلّت علم و عدم تربيت جمع شود و كبريا و

نخوت كه از لوازم غنا و ثروتست بر آندو بيفزايد محال است در بلاد شرق نفسى مجال

يابد كه اينگونه كلماترا بر مسامع حكام و ولات القا نمايد ) زيرا نگارنده يكماه

تمام در سنه مذكوره با بيست و چهار نفس و يكى از اهل بهاء در بيت امير

مشاراليه موقوف بوديم و غالب ايّام و ليالى دو سه ساعت بملاقات و مكاتبه

امير كبير نائل ميشديم . و از صفات ممدوحه چيزى كه نگارنده از آن امير

مشاهده نمود همين يكصفت بود كه قريب دو ساعت و اكثر با شخص

مسجون در غايت آهستگى و سكون مكالمه ميفرمود و ابداً منزجر نميشد

و تغييرى در اخلاقش ظاهر نميگشت . فى الحقيقه قوّت نفس بزرگى در حضرتش

مشاهده شد كه ميتوانست بزرگتر ؟ حقد و عداوت قليل المثل را در زير ستر

بشاشت و آهستگى مستور دارد و اشدّ انواع قساوت قلب و خشونت را

بلباس ترحّم و رقّت در انظار جلوه دهد . و نظر باين اوصاف امير

كه بالاختصار بجزئى از آن اشارت شد نگارنده و سه نفر ديگر از احباء

كه از اهل علم محسوب بودند و غالباً شبها و روزها منفرداً او مجتمعاً بار

مييافتند مجال ميافتند كه مطالب را كما ينبغى معروض دارند و در

لوازم نصيحت و انذار كه وظيفه وحيده اخيار و ابرار است مسامحت ننمايند

و بالجمله مقصود از ذكر اين حكايت كه مانند جمله معترضه موجب قطع رشته

كلام در ميان سنن و احكام شد اين بود كه اهل بصيرت بر مقدار تأثير بيانات جمال

اقدس ابهى ملتفت شوند و سرعت تأثير و نفوذ شريعت الهيه را در تعديل

اخلاق امت بهائيّه ادراك نمايند . چه امرى سهل و آسان نيست

كه طايفهء موعود جديد النشأه را كه مركّب از طوائف مختلفه و اديان متفاوته

باشند و متشتبّث در ممالك متعدد نوعى رئيس و \_\_\_ ايشانرا

تربيت كند و رعايت فرمايد كه در مدت چهل سال ايام حبوس مغاير رأى دول امرى

ص ٥١

از ايشان صدور نيابد و فردى از افرادشان حتّى عوام و سوقه آنها

بسوء اعمال و يا فساد اخلاق و يا مخالفت حكومت متهم نگردد .

و بالجمله چون انسان \_\_\_ در شرائع و احكام سماويهء اديان عتيقه

نظر نمايد آنرا بالنسبه بموضوعات آن بر سه قسم منحصر يابد .

) قسم اوّل ) احكامى است كه راجع است بتكاليف و وظائف عبد در اداى حماد و شكر

خالق خود تا موجب نقاوت قلب و تنور فؤاد و صفاى روح و اقتراح صدر

او گردد تا حقايق اشياء كما هى در مرآت ضمير \_\_\_ \_\_\_ عبد او \_\_\_ يابد و سبب حصول

يقين و اذعان قاطع كامل در اصول و عقايد دينيهء

او شود . از قبيل اذكار و صلوات و محامد و تسبيحات و ساير اقسام مناسك و عبادات

كه در جميع اديان از اعظم اركان ديانت معدود است و باسم سنن و فرائض مذكور

و معهود . زيرا كه محبت حق جلّ جلاله و خشيّت از او كه اساس رصين انسانيت است

بدون آن متحقّق نشود و يقين كامل كه مبناى نفوذ كلمه و غلبهء روحانيه و تعديل

اخلاق عباد است بى آن متصوّر نباشد . و اعبد ربّك رضى ياتيك انه \_\_\_

و جمال اقدس ابهى در اين قسم از عبادات پس از تشريع صوم و صلوة و حج و زكوة و

غيرها من العبادات كه مفصّلاً در الواح مقدسّه مبين و مذكور است آنقدر از مناجات

و دعوات و اذكار و تسبيحات از قلم اعلى در الواح نازل فرموده است كه ذكر آن در اين

مختصر نگنجد و مجلد واحد حاوى نگردد . در جميع آن متعبدان و اهل ذكر را بطلب مكارم

اخلاق و محامد صفات از پيشگاه اقدس مالك الارضين و السّموات مأمور فرموده است

و در حقيقت همين قسم از ديانترا نيز بابى واسع از ابواب تكميل وسائل و كمالات

انسانيّه مقرّر داشته است . ونگارنده براى متنبّه داشتن اهل نباهت بمثال واحد

در اين باب اكتفا مينمايد . مثلاً در باب وضوء اهل بهاء را امر فرموده است كه

اين مناجاترا در حين شستن دست تلاوت نمايند . قوله جلّ و عزّ (( الهى قوّ يَدى

لتأخذ كتابك باستقامة لا تمنعُها جنود العالم ثم احفظها عن التصرّف فيما لم

يدخل فى ملكها انّك انت المقتدر القدير )) و در حين شستن رو اين عبارات عاليه را

قرائت كنند (( اَى ربّ وجهت وجهى اليك نوّره بانوار وجهك ثم احفظهُ

عنِ التوجّه الى غَيرك )) اگر اهل نباهت و ارباب بعبارت در اين نكته تأمّل

فرمايند

ص ٥٢

كه چون شخص متعبّد هر يوم مرآت عديده همين فقرترا تلاوت كند و تحقق آنرا

از محضر اقدس \_\_\_ جلّ جلاله مسألت نمايد چه مقدار در اوصاف \_\_\_ استقامت و قوّت

و بسالت در امر ديانت و اجتناب از تصرّف در اموال غير و خيانت و توّجه وتوّكل

در جميع امور بحضرت ربّ العزت راسخ شود . و اين صفات مذكوره كه اجلّ اوصاف

انسانيّت و موجب حفظ هيئت جامعه بشريّت است در شخص متجلّى و در اخلاق

خلايق سمت رسوخ و نبوّت و تطبّع يابد .

) قسم ثانى ) احكامى است كه راجع است بشخص وحده بقطع نظر از فوائد راجعه

بهيئت اجتماعيه . از قبيل طهارت و نظافت و وقار و سكون و عفت و \_\_\_

و امثالها . كه حق جلّ جلاله كه نظر بمقتضيات صورت و هيئت \_\_\_ انسانيت كه احسن

تقاريم و مدنيت ؟ است در عالم صنع و خلقت واجب فرمود كه هر نفسى بر تخلّق باين

اخلاق كريمه \_\_\_ و \_\_\_ نمايد تا اين اوصاف در او ملكه راسخه و صفت ثابته

گردد . و اين اخلاق و اوصاف واجب است بنفسها بر انسان اعّم از اينكه منفرد

باشد يا غير منفرد و اعم از اينكه ديگرى بان عالم باشد يا نباشد و يا او را مدح

گويد يا نگويد . چه كه اين اوصاف واجب است بنفسها بر انسان اعم از اينكه

بنفسها عزيز و مطلوب است و تحقّق انسانيّت بقطع نظر از فوائد ديگرآن كه راجع است

بحفظ هيئت جامعه و تحصيل راحت و آسايش عموميّه كه اين خود اعظم فضيلتى است از

فضائل اين اوصاف و سببى ديگر از اسباب وجوب اين اخلاق .

و در اين مقام جمال اقدس ابهى نوعى وجوب اين اوصاف را بر اهل بهاء مؤكّد فرموده

است و خواص و فوائد آنرا بلطف بيان و توضيح برهان مبين داشته است كه ابداً آن

در كتب سماويه ملل سائره نازل نشده . چندانكه \_\_\_ صعوبت ترك اخلاق عتيقه و بعود؟

سير خلق در تقدّمات روحانيه و با وجود عدم سلطهء دنيويه و فقدان قوّهء اجباريه

سياسيه در اينمدت قليله تجدد اخلاق \_\_\_ بهاء بدرجهء بلوغ \_\_\_ مسلّم منصفين ساير

ملل شد و اتّصافشان باين اوصاف عالى با وجود دشمن قويّه در صحف و اوراق اجانب

ثبت گشت . مثلاً در باب نظافت و طهارت اگر انسان بصير بدقّت ملاحظه نمايد ميبيند

كه با وجود تقدّم باهر بعضى ملل متقدّمه راقيه هنوز اين صفت ممدوحه در ميان جميع

امم باقى است . اما \_\_\_ يهود و زردشتيه اگر چه احكام طهارت و اشياء غير طاهره

در كتب ايشان مذكور است معذلك \_\_\_ حقيقى

ص ٥٣

از ايشان بغايت قليلند و لكن \_\_\_ \_\_\_ كه بسيارند معنى طهارترا اجتناب از معاشرت

اجانب و عدم \_\_\_ بعضى حيوانات دانستهاند و در همين وساخت و قذارت ثياب و

ابدانشان اين قسم از طهارت غريبه را بحّد جنون و مرض ماليخوليا رسانيده اند . و

قصص و نوادر مرسومين مسلمين كه \_\_\_ \_\_\_ اهل اسلامايشانرا اهل \_\_\_ مينامند از

عجائب نوادر قصص وحكايات \_\_\_ تحميلى اختيارى است كه شرح آن موجب حيرت اولى

الالبابست و ذكر آن خارج از موضوع اين كتاب . و اما امّت نصارى و خصوصاً

اهل امريكا و اهالى اروپا و از صنف اخير بالاخص اهالى هولند و فرنسا و انگلترا

و آلمانيا اگر چه الحق در مراتب نظافت ابدان و ثياب و بيوت و \_\_\_ \_\_\_\_ از

جميع امم كبيره انظف و الطف و \_\_\_ مشهودند معذلك چون در نفس كتاب مقدّس

انجيل حكم بطهارت كل اشياء نازل شده است و امر باجتناب از اوساخ و مكروهات

تصريح نيافته است بهذا غالباً از ترشح اشياء غير طاهره اگر وساخت آن

مرئى و واضح نباشد اجتناب نمينمايند و تطهير آنرا واجب نميشمارند و از اينجهت

بر نفسى كه عالم بنظافت حقيقت است شبهه نيست كه نظافت كامله در ميان امم \_\_\_

نيز در حد اجمال ؟ طفوليت است حتى يأذن ؟ اللّه تعالى تبيينها ؟ تفصيلها و

ابلاغها الى منتهى و تعينتها رتبة حفظها و تكميلها . و امّا جمال اقدس ابهى جلّ

اسمه الاعلى اگر چه براى توضيح نعم بالغه سابقهء الهّيه در اين دور اعظم و ظهور

اتّم و حفظ عباد از امر امن \_\_\_ \_\_\_ ملل سابقه حكم بطهارت كل اشياء فرموده است

تا ضعف سكان ربع مسكونرا از اين جنون تحصيلى نجاة بخشد و ابواب سودا و وسواس را

كه ناتج از افكار رديهء؟ دينيه است مسدود فرمايد معذلك كلّه امر باجتناب از هر

وساخت و قذارتى را بغايت تأكيد واجب و متحتّم فرموده است و غسل ثياب و ابدان و

لوازم بيت و غيرها را از هر مكروهى منصوص داشته است و حفظ اين مراتبرا در كتاب

مستطاب اقدس و الواح مقدسّه شتى نازل و ثابت نموده تا جوهر نظافت كبرى و لطافت

عظمى كه اعظم سمات ملأ اعلى و سكان جنّت مادّى است در آفاق اشراق كند .

و وصف طهارت و پاكيزگى حقيقى در بين اهل عالم و كافّهء امم درجهء عليا و رتبهء

كمال يابد كما انزل فى كتابه الاقدس و لوحه الاعزّ الاقّدس (( طهرّوا كلّ مكروه

بالماء الّذين لم يتغيّر بالثّلاث ايّاكم ان تستعملوا الماء الّذين تغيّر

بالهواء او

ص ٥٤

او شيء آخر كونوا عنصر لطافة بين البريّه هذا ما ارد لكم موليكم العزيز

الحكيم . و كذلك روح اللّه حكم دون الطهارة عن كلّ الاشياء و عن ملل اخرى

موهبة من اللّه انّه لهو الغفور الكريم . قد انعمت الاشياء فى بحر الطهارة

فى الاول الرّقدان ؟ اذ تجلينا على من فى الامكان باسمائنا الحسنى و صفاتنا

العليا هذا من فضلى الّذى احاط العالمين . لتعاشروا مع الاديان و تبلّغوا امر

ربّكم الرّحمن هذا الاكليل الاعمال لو انتم من العارفين . و حكم بالطافة

الكبرى و تغسيل ما تغيّر من الغبار فكيف الاوساخ المنجمدة و دونها اتّقوا اللّه

و كونوا من المطهّرين . و الّذى يرى فى كسائه وسخ انه لايصعد دعائه الى اللّه

و يجتنب عنه لملاء عالون . استعملوا ماء الورد ثمّ العطر الخالص هذا ما

احبّه اللّه من الاوّل الّذين لا اوّل له ليتضوّع منكم ما اراد ربّكم العزيز

الحكيم ))

و در مقام ديگر از اين كتاب مقدّس در آداب نظافت نازل شده است

)( قد كتب عليكم تقليم الاظفار و الدخول فى ماء يحيط هياكلكم فى كلّ اسبوع و

تنظيف ابدانكم بما استعملتموه من قبل . ايّاكم ان تمنعكم الغفلة عمّا امرتم به

من لدن عزيز عظيم . ادخلوا ماءً بكراً و المستعمل منه لا يجوّز الدخول فيه

ايّاكم ان تقربوا خزائن حمّامات العجم من قصدها وجد رائحتها المنّتنه قبل وروده

فيها تجنّبوا يا قوم و لاتكونن من الصّاغرين . انه يشبه بالصّديد و الغسلين ان

انتم من العارفين و كذلك حياضهم المنتنه اتركوها و كونوا من المقدّسين . انّا

اردنا نراكم مظاهر الفردوس فى الارض ليتضوّع منكم ما تقرح به افئدة المقرّبين .

و الّذى \_\_\_ عليه الماء و يغسل به بدنه خير له و يكفيه عن الدّخول انّه اراد ان

يسهل عليكم الامور فضلاً من عنده لتكونوا من الشّاكرين ))

و در اين مقام نكتهء است كه بايد توضيح نمود تا اهالى بلاد امريكا و اروپا كه

بسبب تعميم مدنيت در اين قرن اخير از جميع مزاياى طهارت و نظافت محظوظند و

از امراض عموميّه مدمره ؟ مهلكهء بينظافتى مصون و محفوظ از مصائب شرق مطّلع و بر

سبب نزول اين احكام \_\_\_ كردند . زيرا كه تا كسى بر كيفيت وساخت و تذارت آبهاى

حمّامهاى عموميّه اهل ايران و حياض منتنهء بيوت و مساجد و جوامع ايشان و هم بر

وساخت و نذارت \_\_\_

ص ٥٥

مشروب اهالى بخارا و ساير بلاد واسعهء شاسعهء تاتارستان مطلع نشود و متروك

بودن لوازم طهارت و نظافترا در اين امم عظيمه نداند ممكن نيست بر فضل حق جلّ

جلاله در تنزيل و تشريح اين احكام اطلاع يابد و سبب لزوم و وجوب آنرا ما ينبغى

بفهمد . چه اهالى ايرانرا در جميع بلاد و قراء و مزارع عادت اينست كه اهل هر

محلّى كه مركب است از هزار و هزار و پانصد خانوار يك حمّام عمومى دارند كه وسائط

تلطيف و تنظيف اهل آن محل محصور است بهمين يك حمام . و آن عبارتست از دو خانه كه

آنرا از سنگ و آجر و ساروج ساخته اند يكى براى خلع و وضع ثياب و لوازم آن و

اينرا رخت كن ميگويند و دويم بجهت غسل و تطهير و تنظيف و تنوير كه آنرا حمام گرم

مينامند و در يكطرف اين حمام گرم حوضى است از آب گرم تقريباً در عرض و طول سه

متر مربع و عمق يك متر و ربع و جميع اين اهالى كه ذكر شد در حمام رخت كن برهنه

شده اوّل در اين حوض آب گرم كه آنرا خزينه مينامند داخل ميشوند از پنج شش الى ده

نفس و بيست نفس در آن واحد خواه صحيح البدن باشند و يا بامراض مزمنه \_\_\_

مبتلا و بدن خود را در اين آب گرم ميشويند و بعد بيرون اين خزينه نشسته

باكيسه هاى مخصوص و سنگهاى متخلخل اوساخ منجمدهء پاها و ساير اعضاى

خود را پاك ميكنند و غالباً همانجا بحلق رأس و خضاب موى و امثالها مشغول

ميشوند و پس از اتمام اين اعمال بدن خود را با صابون شسته اخيراً در اين

خزانه آب گرم كه ذكر شد دوباره داخل شده در آن آب كه از هر نجسى نجس تر

و از هر \_\_\_ \_\_\_ تر است فرو ميروند و از حمام خارج ميشوند . اين حال

حمّامهاى پنجاه مليون نفوس شيعه است كه در ايران و تركستان و هندوستان

ساكنند . و اما آبهاى احواض بخارا و تاتارستان كه آب شرب اهالى است بر نهج

حمامهاى ايران است براى تنظيف و تطهير . يعنى در هر محلى از محلات مدن و \_\_\_

حوضى ساخته اند و اطراف آن مزيّن است باشجار توت و غيرها و در اين حوض

اهالى وضو ميگيرند و آب دهن ميافكنند و پاهاى خود را و بعض اوقات دستمال

و امثالها در آن ميشويند و برك اشجار و ثمر فاسد شدهء آن در آن ميريزد

و همين آبرا همهء اهالى براى شرب و طبخ غذا استعمال ميكنند . و غالب اوقات

ص ٥٦

لون آب اين حوضها سبز ميشود و كرمهاى كثير در آن متكون ميگردد و باز هم باعتقاد

اهالى بر حسب شريعت استعمال آن جايز است و آن آب ماء طاهر . لذا غالب اهل بخارا

در اوايل تابستان بمرض رشته مبتلا ميشوند و اهالى خرقند بمرض سلفهاى بزرگ

و ريز \_\_\_ . و چون در اين جمله كه بسبب عدم فرصت و ضيق مجال در غايت اختصار

ذكر شد اهل نظر تأمل فرمايند بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزيل و تشريع ايت

حدود براى حفظ و تربيت قريب سيصد مليون نفوس مطلع گردند . زيرا عقايدى

كه در ميان امّتى بحكم ديانت بزعم ايشان معمول شد محال است كه باجبار ملوك و يا

مواعظ حكما تغيير پذيرد و جز بتشريع شرع جديد و ظهور مظاهر امر اللّه زايل نشود

چنانكه عوائد تقليديه يهود كه مأخوذ از كتاب سنة است و ابداً از شرايع نازله

در اصل توراة مقدّس نيست بقوّه هيچ ملك قاهرى و يا فيلسوف ماهرى تغيير نيافت

و كذلك عوائد باطله هنود و مجوس . خلاصة القول در آداب شخصيه كه موجب

تكميل فضايل انسانيه است از قلم اعلى آن مقدار نازل شده است كه شرح فوائد و

ماثر آن محتاج بتاليف كتب \_\_\_ است نه وسائل حقيره .

( قسم سيّم ) از احكام و شرايع امورى است كه راجع است بفوائد

عموميه و حفظ هيئت اجتماعيه از قبيل وجوب عدل و شفقت و صدق و وفا و امانة و

عفّت و امثالها كه بدون آن \_\_\_ حاصل نشود. هيئت اجتماعيّه محفوظ نماند و اين

باب \_\_\_ باب \_\_\_ \_\_\_ كه اكثر \_\_\_ راجع \_\_\_ ... معاملات و سياسات و كيفيّت

تأسيس دول ... و از قبيل ... و از قبيل حقوق مزاوجت و احكام ... از اين قبيل

است. چه \_\_\_ اهل علم و مسائل مسلمه است كه نوع انسان مدنى

الطبع خلقت يافته و زندگانى و بقاى آن موقوف است بتعاون و هيئت اجتماعيه

و لذا جميع شارعين شرائع سماويه قسم اعظم شرائع و احكام خود را بامور سياسيه

تخصيص داده اند و سياست و رعايت و ترقّى و تربيت خلق را اهّم دواعى \_\_\_ رسالت

و بعثت خود مقرّر داشته اند . بل اعتقاد نگارنده اين اوراق ديانت نيست مگر

) قانونى كافل حفظ و ترقية هيئت جامعه است ) و چون عقول بشريّه متفاوت \_\_\_

و غالباً اتفاق اصحاب عقول راجحه بر آنچه كافل حفظ و ترقيه امم باشد مستحيل است

حق جلّ جلاله جعل و تشريع اين چنين قانونيرا راجع بمظاهر امر خود مقرر داشته تا

اين نفوس قدسيه ببصارت الهيّه قوانين و شرايعى تشريع فرمايند كه \_\_\_ \_\_\_ تقريباً

كافل حفظ و ترقّى آن امت باشد تا آنكه بمقتضاى ساعت ؟ تقدّم و ارتقاء و يا

تأخّر و \_\_\_ كه از سنن جوهريه طبيعيه عالم است به يكى؟ باره مظهر و مطلع روح

اقدس الهى تجلى فرمايد و

ص ٥٧

موافق آنچه مقتضاى اين حركت جوهريّه است بتجديد سنن و شرائع نمايد .

و از اين \_\_\_ كه ذكر شد در يافته آيد كه دين جز حفظ و اجراى همين قوانين و شرائع

و معرفت مطلع و مبدأ آن چيز ديگر نباشد . و حيوة امم جز برعايت اين موهبت كبرى

معقول نباشد و حاصل نشود بل محبت الهيّه كه اول و اعظم و اساس جميع احكام

دينيه است بدون حفظ وصايا و شرائع و هم صرف وغرور محض و خيال باطل

باشد و هم از اين جمله واضح و مبرهن گردد كه هر امتى كه از رعايت و اطاعت

اين قانون مقدّس و معرفت مطلع و مشرق آن بى بهره و جاهل ماند امت ميّته است و

عاقبتش بسرعت باضمحلال و هلاك راجع اگر چه فى الحين به ممالك شرق و غرب تغليب

جويد و بمعارف نيره و وسايل باهره و جيوش جواده مؤيّد و معزّز باشد چنانكه اين

نكته از تأمّل در تقدّم و انحطاط دول فراعنه مصر و قياصره وثنيه روم و ملوك

كيانيه فرس و تبابعه يمن از امم عربيه قديمه و ملوك احفاد چنگيز خان از امت

تاتاريه \_\_\_ روشن و واضح است \_\_\_ و هر امتى كه بمعرفت آن شارع مقدس و اطاعت آن

شريعت مقدسه افتخار يافت امت حية اند و بغلبه و بقاء و نفوذ قول و حسن ذكر

اختصاص يابند اگر چه بظاهر در اول ضعيف و مضطهد و قليل العدد باشند

چنانكه اين دقيقه از تأمل در حالات بنى اسرائيل در ظهور حضرت موسى . امت

نصرانيه در زمان ظهور حضرت عيسى و امت عربيه در ظهور حضرت خاتم الانبيا

واضح و هويدا گردد .

و چون بر اين مقدمات استحضار حاصل شد معروض ميدارم كه احكام

و شرايع و آدابى كه جمال ابهى در اين قسم كيفيت معاملات خلق

با يكديگر تشريع فرموده اند ابسط و واسع و اعدل احكامى است كه از

مظاهر امر اللّه صادر شده و در اديان الهيه تشريع يافته است

بنوعى كه ابداً موضوعى از موضوعات لوازم هيئت اجتماعيه را مسكوت عنه

وانگذاشته اند بل در هر موضوعى حكمى كه حافظ حقوق كافّه ملل است

تشريع فرموده اند

ص ٥٨

و چون بر مطالب مرقومه استحضار حاصل شد معروض ميدارم كه جمال اقدس

ابهى جلّ ذكره و تعالى شأنه در جميع مواضع و موارد احكام راجعه بحفظ هيئت

اجتماعيه و تكميل فضائل جامعهء بشريّه چه در آداب \_\_\_ معاشرت خلق با يكديگر و چه

در كيفيّت تأسيس \_\_\_ و \_\_\_ حكم و چه در حقوق اولى الامر بر رعيّت و حقوق رعيّت

بر اولى الامر و چه در تعميم \_\_\_ ... فلاسفه و علماء و احتراز از \_\_\_ ... و چه

در تعظيم و اطاعت و الدين و معلّمين و چه در آداب زواج و حقوق مبادله \_\_\_ ... و

غيرها \_\_\_ ... سنن و شرايعى وضع فرموده است كه فوق

آن نزد ارباب عقول بالغه متصّور نيست و توفيق و تأليف بين ملل و امم

متباينه المنشاء و اللسان و الاقليم بغير آن تحقق نتواند يافت . چه كه

آنوجود اقدس در تشريع احكام و \_\_\_ در هر موضوعى دو جهت را ملاحظه فرموده

و حكمرا موافق تحقّق و ايجاد آن تشريع نموده . ( اوّل ) اينكه اطاعت و اجراء

و تعميم آن بر جميع امم ممكن باشد و بتفاوت اقاليم و ممالك صعوبت و محظورى وقوع

بيايد ( ثانى ) آنكه محرّك \_\_\_ نفسانيّت و مداعى ؟ \_\_\_ و تجبّر و عصبيّت \_\_\_

تا نسيم رحمت و شفقت حقيقه بر آفاق افئدهء و قلوب بوزد و انوار انسانيت

واقعيه بر فضاى كافّه صدور بتابد تا بعون اللّه تعالى \_\_\_ بعد و مجانبت و جفا و

عداوت كه در صدور امم بر ضدّ يكديگر رسوخ يافته است زائل شود و تمام كره ارض

بمنزله جنّت واحده و مانند وطن واحد ملحوظ و مشهود گردد .

مثلاً با آنكه هر يك يك از امور قبيح را از قبيل قتل و سرقت و زنا و افترا و

غيبت و سبّ و شتم و لعنت و جميع مايتكدر به الانسان و امثالها چنانكه سابقاً

نيز بدان اشاره شد جزء جزء تفصيل فرموده و عباد را از ارتكاب آن مؤكّداً نهى

نموده و نتايج و \_\_\_ آنرا كه در دنيا و چه در آخرت معلوم داشته است معذلك كلة امر

فرموده است كه نفسى بافتخار لب نگشايد و بر احدى اعتراض نكند . زيرا كه افتخار و

اعتراض غالباً سبب انزجار نفوس و \_\_\_ قلوب گردد بالمال بنفور و جفا منتهى شود

و در تعميم معارف واجب فرموده است كه هر نفسى اولاد خود را در طفوليت ذكوراً و

اناثاً بعلم و خطّ و آداب ساميهء عاليه مؤدّب و مهذّب دارد و حسن المسمات ؟ در

عالم \_\_\_ ماند . و مكارم اخلاق در طفوليت \_\_\_ و اشراق اقطار ارض از انوار

ربوبيّت بتعميم شرائع انسانيت صورت تحقق و مشهود گيرد . و اگر نفسى در امتثال اين

حكم تهاون نمايد و از تربيت اطفال كه ثمرهء وجود شجره بى مثال انسانى است غفلت

كند حكومت مأمور است

ص ٥٩

كه اولاد او را در مدارس معموره باداب عاليه \_\_\_ متعلم و مهذّب دارد و مصاريف

آنرا از و الد ايشان دريافت كند و اگر آنمرد غير متمكّن باشد بايد حكومت

مصاريف تعليم و تهذيب ايشانرا از حقوق الهيه كه مأخذ آن نيز در كتاب منصوص است

محسوب دارد تا مكارم اخلاق در جميع عالم سمت عموميت گيرد و محامد

اوصاف در طفوليت كالرسم على الصّخور در اعماق نفوس و صفحات صدور اناث و ذكور

سمت ثبوت و رسوخ يابد و جميع اشراق اقطار ارض بانوار ربوبيت از تعميم شريعت

انسانيت متحقق و مشهود گردد . و اين مسأله تعميم معارف و وجوب تعليم اولاد را

از جميع احكام و شرائع نوعى ممتاز و مؤكّد فرموده است كه محال وجوب امتثال و

اعتبار آن از انظار اخيار مستور ماند چه بر السنه و افواه مشتهر است كه صنف

معلّمين و اساتذه تربيت را در طبقات ورّاث داخل فرموده تا سمت حقوق و ابوّت

ايشان همواره خاطر نشان اهل جهان باشد و موجب تنشيط و اقدام اهل علم بر حسن

تربيت متعلّمين گردد . و در كتاب مستطاب اقدس ميفرمايد آنچه خلاصهء ترجمهء آن

اينست كه (( هر كه يكى از ابناء اهل محبّت و ولاء؟ را تربيت كند چنان است كه

فرعى از فروع سورهء مباركه الهيه را تربيت نمايد و مستوجب نثار محبت و درود و رحمت

حق جلّ جلاله گردد )) واز تأمل در اين نكته معلوم گردد كه چون امر بتعميم تعليم

از حضرت رب العزت نازل شود و اين حكم ظاهر الفائده بقوت نفوذ كلمة اللّه مرافق و

مؤيد باشد چگونه موجب زوال ظلمت جهل و توحّش از جميع اقطار عالم گردد و وعده

الهيه صريحه ( و اشرقت الارض بنوره بها ) در كمال وضوح تحقّق يابد .

و در موضوع اشتغال و مكاسب فرموده است كه حق جلّ جلاله در اين ظهور

اشتغال و اقتراف و اكتساب معيشت را از طرق ممدوحه از قبيل تجارت و يا فلاحت

و يا صنعت و امثالها بر هر نفسى واجب فرموده و اكتساب وجوه معاش را از

اين طرق كه خير آن راجع بمنافع عموميه است عين عبادت خداوند تبارك و تعالى

مقرّر داشته است . و براى تأكيد و اعتبار اين حكم امر فرموده است كه

اهل بهاء از ترهّب و تصوّف و انزوا و اشتغال رياضات منافقه اجتناب نمايند

و بانتقال نافعه و رواج و ترويج معارف كه موجب سعادت و نيك بختى جميع است

ص ٦٠

امم و عمار و آبادى عالم است اشتغال جويند . و بعبارات دائقه و شواهد

واضحه بر اهل بصارت و نباهت واضح و مبرهن فرموده است كه سبب هدم زيان؟ الهيه و

ظهور اختلافات مهلكه مذهبيه و تفرّق شعوب و مذاهب و تباين طرق و مشارب احداث

و ابتداع همين تزهدات و تعبدات تصنعه اختراعيه و ايجاد طرق تصوّف و تعشّقات

رياضيته شد كه مانند مرض فلج و سئلل عارض هر دينى از اديان و ملّتى از ملل گشت

بالكلّ نشاط و حرارت و علوّ مدارك و بصارترا از اهل سلب نمود و بجاى آن خمودت و

و جمودت و انزوا و برودت ايجاد گرد . و اخيراً موجب حدوث عبارات مبتدعه

و عقايد و هلاكت و زوال امّت گشت . و فى الحقيقه اگر نفسى در كيفيّات

رهبانيت در ديانت مسيحيه و حدوث تصوّف در ديانت اسلاميه نظر نمايد

مأخذ و منشاء آن كه فلسفهء افلاطونيه يونانيه بود اطّلاع يابد و بر نتايج

رهبانيت و تصوف و حروب هائله و عقائد باطله كه از آن در ايندو ديانت در مدت

نونزده قرن مسيحى و سيزده قرن اسلامى حدوث يافت و ديانت واحده را

بفرق عديده و مصائب شديده مبتلا نمود آگاه گردد بر مقدار فضل حقّ

جلّ جلاله بر امّت بهائيه مستحضر تواند گشت . و بر عظمت فوائد اين حكم محكم

براى جميع اهل عالم اطلاع تواند يافت . زيرا كه در قرون قريبه بظهور حضرت

مسيح له المجد امّت \_\_\_ يونانيه بسعهء علم و معرفت و بسطت جاه و دولت

اشتهار داشتند و بر ممالك سوريّه و مصر و بلاد بين النهرين و سواحل بحر

اسود استيلا يافتند و كثيرى از افاضل و اواسط اين امّت در بلاد مذكور

ساكن و متوطّن شدند . و اين فقره الطبع موجب انتشار معارف يونانيه در

ميان اهالى اين ممالك شد و سبب نشر؟ علم و فضايل در ميان آن قبايل گشت .

و در آن ايّام اصول فلسفه يونانيه بر دو شعبه بزرگ منقسم و منشعب بود و

هر يك از دو شعبه مذكوره بافاضل فلاسفه و اعاظم رجال علم تزيين و افتخار

داشت . و آن عبارت از اين دو شعبه از علم است كه ذكر ميشود .

) اوّل ) فلسفهء افلاطونيه كه اساس آن مبنى بود بر ترك لذائذ

جسمانيه و تكميل فضائل روحانيه . يعنى طالب كمال و ترقّى بمدارج عاليه

ص ٦١

بايستى جميع لذائذ جسمانيّه را ترك نمايد و از اشتغال باشغال دنيويه اجتناب

كند و بترك معاشرت ناس وملازمت خلوت و ذكر و تأمّل و تحّمل رياضات

شاقّه از قبيل سهر و جوع و ملازمت عبادات و صلوات اشتغال جويد

تا روحش بملكوت اعلى صاعد شود و قبل از موت طبيعى اجبارى بتحمّل اين موت

اختيارى بسماء ملحق گردند و ( باصطلاح اهل اين علم ) با جوهر الهى يعنى ذات

اللّه معاشر و مجالس گردد . و ظاهر اين است كه اين نوع از فلسفه از

مملكت هند بيونان انتقال يافت و از مرتاضين برهميّه بصائبه يونانيه

نافذ شد چه از زمانى دير افاضل امت هنديّه \_\_\_ از ساير فروع باين نوع از حكمت

معروف بودند و بروز آيات شاقه و انفراد و انزوا اشتغال داشتند .

) قسم ثانى ) فلسفهء ارسطيّه كه اساس آن در معرفت حقايق اشيا

بر استدلال و نظر و تتّبع اسباب و علل و اعتماد بر براهين عقليه و قضاياى

منطقيه مبنى بود . يعنى هر كه خواهد در عداد اهل علم منسلك شود بايد

ببراهين واضحهء صحيح الانتاج قطعيّه اعتماد نمايد و علل و اسباب كائنات

و محدّثاترا منتبع كند و در غايت حريّت در مبادى اشيا نظر نمايد تا بمعرفت

حقايق اشيا بالغ شود و نام عالم و فيلسوف بر او صادق آيد . و باعتقاد

مسلميات مورّخين شرق است كه چون اسكندر كبير مكدونى بر دولت كيانيه

غالب شد و ممالك ايرانرا مسخّر ساخت امر فرمود تا كتب دينيه ايشانرا

در ديانت زردشتيه بود و باعتقاد او با ديانت وثنيّه صائبيّه تنافى و تضاد داشت

بسوزانند و معدوم نمايند و كتاب علميهء آنانرا كه حاوى اقسام معارف بود بيونان

ارسال دادند . ابن خلدون مغربى كه اوثق مورّخين قرن (14) ميلادى بوده است

باعتقاد اهل اروپا و نزد ايشان \_\_\_ اطّلاع و دقّت نظر موصوف است در باب (13)

از فصل (6) از كتاب اول تاريخ معروف خود پس از

ذكر استيلاى سعد بن ابو وقاص بامر خليفه اسلام عمر بن الخطاب فرموده است (( ان هذه

العلوم وصلت الى يونان من الفرس حين قتل الاسكندر دارا و غلبت من الكيانيه

ص ٦٢

فاستولى على كتبهم و علومهم ممّا لا باخذ الحصر . و لما فتحت ارض فارس

) يعنى فى زمان \_ ) و وجدوا فيها كتباً كثيره كتب سعد بن ابى وقاص الى

عمر بن الخطاب ليستاذنه فى شأنها و تنقيلها للمسلمين فكتب اليه عمر

ان اطرحوها فى الماء فان يكن ما فيها هدى فقد هذا انّا اللّه \_\_\_

منه و ان يكن مثلاً لا فقد كفانا اللّه . فطرحوها فى الماء \_\_\_ \_\_\_

و ذهب علوم الفرس فيها عن ان فضل الينا )) انتهى .

و بالجمله چون تقريباً پس از سيصد و سى سال از تاريخ اسكندر \_\_\_ سر زمين حضرت

مسيح له \_\_\_ \_\_\_ قيام فرمود و امر مباركش بقوت الهيه سماويّه بر امم عظيمه نافذ

و غالب شد و نفوس طيچبه كثيره از يونان و روم و اهالى سوريه و غيرهم باعتناق

بقول امر مباركش افتخار يافتند و بر دعوت امم و نصرت كلمه طيّبهاش اقدام كردند و

در آن هنگام فلسفهء يونانيه در مصر و سوريه شهرت و علويتى بالغ داشت و مدارس

شهيرهء اسكندريه مرجع طلاب علوم و فنون بود و صيت فضائل افلاطونيين ؟

ورواقيين و اكاديمين و اكليكتيك بر شرق و غرب بلوغ يافت . و لهذا چون در قرن

ثانى ميلادى جمعى از افاضل اين فلاسفه بديانت مقدسّه مسيحيه مهتدى

شدند از قبيل اثيناغورس و پنتينوس و اكليمتدس و غيرهم من

افاضل اساتذه مدارس الفلاسفه كه اشهر فلاسفه مسيحيه محسوب گشتند و از قبيل

آمونيوس سكّاس كه فاتح و مؤسس مدرسهء شهيرهء اسكندريه بود و تا انجام

عمر باعتناق مسيحيّت افتخار داشت و از قبيل جستينيوس شهيد كه \_\_\_

\_\_\_ و طهارت سيرت و نقارت اعمال و اخيراً شهادت و بذل جان در سبيل

حفظ ايمان معروف و ممتاز بود . و بالجمله چون اين فلاسفه عظام فلسفهء افلاطونيه

را بزعم خود با نقارت و طهارت مسيحيت انسب يافتند و فلسفه افلاطون

در اذعان بخداوند تبارك و تعالى و طريق عبادت مسيحيه موافق ديدند لذا آداب

اين فلسفه را در ديانت مسيحيه داخل كردند . و غالباً تلامذه خود را بتزّهد و

تجرّد و انقطاع و عبادت در خلوات و انفراد در زوايا و يا خلوت ترغيب نمودند و در

خطب و دروس عقايد افلاطونرا در اثبات ذات بارى تعالى و حالت نفوس بعد مفارقه

ص ٦٣

الابدان و در ملائكه و نفوس قدسيّه و فلكيه در كمال تطبيق خاطر نشان \_\_\_

بل عموم ملت مسيحيّه داشتند . تا آنكه اندك اندك فلسفهء عقليه افلاطونيه عقايد

مسلمهء امم مسيحيه شد . و ترك اشتغال دنيوى و رياست فضل انواع عبادت محسوب

گشت . و چون غالباً عامّهء خلق در هيچ مسلك و مشرب و طريقه و مذهبى

طريقه اعتدال و وسط را رعايت نميكنند و \_\_\_ شهرت و حسن صيت و يا سهواً

و يا غفلة هر آداب و رسومى را بحّد افراط و مبالغه ميرسانند عاقبت اين مراقبت

و انهماك در رياضت و تحمّل اتعاب و مشقت بحدى رسيد كه جمعى كثير چه

در اروپا و يا آسيا و افريقا خاصه مصر و سوريه يا سر بصحرا نهادند و بدون منزل و

محل معينى در \_\_\_ و \_\_\_ مانند وحوش هائم و سرگردان گشتند و اكثرشان

در مأكول و تغذى باكل اعتاب و اصول نباتات و قشور اشجار اكتفا مينمودند

و بالجمله اخيراً از اين فلسفه افلاطونيه و حكمت روحانيه يونانيه بطريقهء

رهبانيت احداث شد و فرق و طرق عديدهء رهبان و تاركين دنيا ظهور و تشكيل

يافت . و اين فرق رهبان نخست در قرن چهارم باسامى متمايزه فرقه \_\_\_ يافتند از

قبيل كينوبيين يعنى رهبانان كه در \_\_\_ محل اقامت ميكردند و بعبادت ميپرداختند و

فرقهء \_\_\_ يعنى كسانى كه وحده و منفرد و محبوس در مغارهء و يا زوايه اقامت

مينمودند و از هر نفسى دورى ميجستند و فرقهء قكرنتيين ؟ يعنى صحرا گردان كه

غالباً در قرى و بلاد ميگشتند و منزل و مأواى مخصوصى نداشتند و غالباً بفروختن

تعويذات و تمائم و ادعاى معجزات و كرامات و برخى بسرقت و \_\_\_ زندگانى ميكردند و

از هيچگونه معصيت و محظورى اجتناب نمينمودند . و در قرن پنجم اكابر اين فرق

قوانين دانى براى ايشان وضع نمودند و باسم اوغسطينيين و باسيليين اشتهار يافتند .

و هكذا قرناً بعد قرن فرق و اسامى جديده و آداب و عوائد مبتدعه

وضع شد از قبيل بنيدكتيين و غيرهم و لكن طغمه بندكتيين در قرن

ششم مسيحى ازدياد و شهرت و سطوت عظيم يافتند كه باعتقاد يوحنا لورنس مورخ \_\_\_

ممكن بود در هر بلدى جيش كبيرى از اين رهبان استخراج شود بدون اينكه نقصى

در هيئت اجتماعيه آن مدينه ظاهر گردد . و كذلك در قرون آتيه از

ص ٦٤

قبيل دومينكيين و فرنسيسكيين و \_\_\_ و \_\_\_ و \_\_\_ در قرون وسطاى ميلادى كه آثار و

اطوار و اعمال و كردارشان در تواريخ كنيسه كالنور على \_\_\_ او كالنار فى الليل

اليهم الظلام واضح و آشكار است . بخصوص دومينيكيين كه در رياست ديوان

تفتيش \_\_\_ و احراق و اعدام صد هزار نفس شريف و وضيع و ضعيف و \_\_\_ ... اطفال رضيع

و ساير اقسام خشونت و \_\_\_

و قساوت قلب گوى سبقت از چنگيز و تيمور ربودند و در اوراق كتاب تاريخ ديانتيه

تذكارى شنيع مسطور نمودند . و اخيراً فرقه رهبان قوى اليد تام الاقتدار

جزويت ( يسوعيين ) كه ترجمه آثارشان آميخته و مختلط است بظلمت و نور و فوائد

و شرور و صيانت دول از سطوت اين جيش \_\_\_ فارق الدهاء

الشعور شاغل افكار جمهور و اللّه تعالى اعلم بمجادى لاحوال ما ينتهى اليه الامور

و امّا كيفيت دخول تصوف و در ديانت اسلاميه از فلسفيه افلاطونيه بر

اين نهج وقوع يافت كه چون دين اسلام در قرن اول و دويم قيام حضرت سيّد الانام

بر ممالك شاسعه واسعه آسيا و افريقا و بعض اروپا استيلا يافت و خلافت جائره

اعتصاميه اموييه عربيه و عباسيه سمت عظمت و اتّساع گرفت خلفاى عباسيّه در شرق و

خلفاى امويه در غرب و اكابر ملوك و امراى تابعه اين دو دولت بسبب احتياج امّت

بمعارف و صيانت ملك از صباع غايت سعى را در ترويج علوم و فنون و ازدياد معارف

و مساعى مبذول داشتند بخصوص مامون الرشيد كه اشجع و ارشد و اعلم خلفاى اسلام

بود \_\_\_ و خود در فنون علوم يدى طولى و حظى وافر داشت علماء و فضلاى ملل را در

بغداد طلب فرمود و امر فرمود تا كتب علميه حكماى يونان و فرس و كلدانرا بلغت عربيه

ترجمه نمودند بخصوص در فروع و اقسام علوم يونانيه از قبيل طبيعيات و الهيات و

فلسفهء عليّه كه \_\_\_ ...علم ...

و طبّ و فلك وهندسه و غيرها كه غايت اهتمامرا در ترجمه كتب اين فنون مرعى داشتند

و به اين موجب عينا دو شعبه فلسفه افلاطونيه و ارسطيه بشرحى كه در ميان نصارى

شايع متداول بود در ميان علماء و حكماى اسلام نيز باسم اشرايقيين و مشايين

شايع و متداول گشت و موجب انقسام و افتراق ملّت و ظهور شيع و فرق متعدّده

شد زيرا كه از فلسفه نظريهء بعضى تبعه ارسطو كه مبناى معارفشان بر نظر و استدلال

مبنى بود فرق معتزله و كراميه و اشعريه و غيرهم ظهور يافت و از فلسفه علميه يعنى

ص ٦٥

علميه يعنى تبعهء افلاطون كه مبناى معارفشان بر تجرّد و انقطاع و تزّهد و تقشّف؟

و ترك لذائذ و امور دنيويه بود فرق اشراقيه و صوفيه توليد يافت و اخيراً

از صوفيه شيع و طرق عديده ظهور يافت از قبيل قادريه و شازليه و نقشبنديه

و \_\_\_ و غيرهم در ميان اهل تسنن و فرق جلاليه و نعمة اللهيه و حيدريه

و اويسيه و غيرها در ميان اهل تشيع . ظهور اين فرق متصوفه در ميان

اهل اسلام از جهتى سبب هبوط و انحطاط و زوال ساير اقسام علوم نافعه از قبيل

طبيعيات و فلكيات و هندسه و جغرافى و امثالها شد و از جهتى ديگر سبب

حدوث مهاربات و انشقاقات ملكيه و سياسيه گشت و از جهتى ديگر علت

حدوث عبادات متبدعه و عوائد موبقه و استمداد از \_\_\_ و اقطاب

و تجدد دعواى مهدويت نوعيه و امثالها آمد . و بالجمله ظهور تصوف

در ملت اسلاميه موجب مصائب و معايبى شد كه ظهور رهبانيت در ملت

مسيحيت گشت . الّا آنكه فرق رهبان اگر چه موجب حروب اهليه و مصائب

دينيه در امّت نصرانيه شدند و لكن و الحق نقال كثيرى از افاضل رهبانى

در عالم معارف آثار عاليه و ايادى بيضا در امت نصارى بيادگار نهادند و فنون

وعلوم و معارفات مديون اتعاب و مشقات و مصنفات خود نمودند . چنانكه ملطبرون؟

فرنساوى در جغرافى خود مذكور داشته است كه (( تكميل فن جغرافى و زوال

اغلاط سابقين در اين فن از خرقه رهبان ظاهر شد )) و اين خود شمهء و رشحهء

از زحمات و اتعاب افاضل رهبان است كه ملطبرون بدان اعتراف نموده و اگر

كسى در صفحهء تاريخ عمومى عالى نظر نمايد آثار باهرهء افاضل رهبانرا در نصرت و

ترويج ديانت مسيحيّه و ازالهء ظلمات عوائد باطله دينيه و تصنيف و تأليف نفائس

كتب علميه كالشمس فى \_\_\_ النهار واضح و آشكار بيند . و لكن از دراويش اسلام

و صوفيه امت حضرت خير الانام كه از قرن سابع اسلامى ببعد ظاهر شدند جز شرب حشيش

و خمودت و جحودت و تكدى و انزوا و كسالت و بطالت

چيزى مشاهده نشد . و جز اذكار جهريه و سريّه و ضرب دف و رقص

مضحك بجاى عبادت اثرى ظهور نيافت . و لكن شرح حالات اين فرق كما ينبغى

و محاسن و مفاسد هر يك از \_\_\_ \_\_\_ و اعمال ايشان محتاج بتأليف كتابى مخصوص است

تا نتيجه آن بر اهل بصارت ظاهر گردد و سبب انتباه مردمان آگاه گردد .

ص ٦٦

و بالجمله چون بر مطالب مرقومه نفسى استحضار يابد و بر نتايج ظهور ؟ تصوّف ؟

و ترهّب در اديان الهيّه آگاه گردد بر مقدار فضل حق جلّ جلاله بر اهل عالم

در اين ظهور اعظم در نهى از اين موبقات و مهلكات آگاه گردد . چه اگر در

كتاب سماويهء امم عتيقه بصراحت منع از عبادات مختلفه و رياضات مخترعه نازل

شده بود هرگز امم ماضيه اين امور مستحدثه را در ديانت الهيّه داخل

نمينمودند و برياضات و عباداتيكه ذكرى از آن در كتاب الهى نيست متصوف

و مشغول نميگشتند .

و اين نكته نيز بر اهل علم مجهول نماند كه آنچه در قبايح رهبان نصارى

و صوفيهء اسلام ذكر شد مقصود قسم اعظم و اكثر اين فئه است . و الا لاشكّ

در ميان آنجماعت ولو قليل در هر قرن نفوسى بوده اند كه بخلوص نيت و طهارت ضمير

بعبادات و صلوات ميپرداختند و خالصاً لوجه اللّه بتعليم و تهذيب \_\_\_ اخلاق

خود و سايرين اشتغال ميجستند . و كذلك جمال اقدس ابهى عزّ اسمه الاعلى

در بعضى الواح نازل فرموده آنچه \_\_\_ ترجمهء آن اينست (( كه متعبدين و مرتاضين كه

خالصاً للّه بانقطاع و عبادت اشتغال جسته اند اعمال و عبادات ايشان بقبول حق جلّ

جلاله فائز شد و لكن من بعد بايد از زوايا بفضا توجه نمايند و بما ينتفع به النّاس

اشتغال جويند و از زواج كه موجب \_\_\_ و تكثير عباد است اجتناب ننمايند ))

و خلاصة القول در جميع فروع اعمال و افعال و آثار نوع انسان در اين ظهور اقدس

احكام صريحه واضحه تشريع يافته است تا عباد در جميع موارد احكام

بر بصارت باشند و بظنون و اوهام و اجتهادات جهال از فقها و علماء مفتتن

و فريفته نگردند . و چون بعضى از موارد احكام نوعى است كه باختلاف

زمان از حكم آن مختلف ميشود و مقتضيات احوال موجب تفاوت \_\_\_

لذا حق جلّ جلاله در الواح مقدسّه اهل بهاء را امر فرموده كه عبادات

و معاملات منصوصه بكتاب رجوع نمايند و در امور غير منصوصه احكام

صادره از بيت العدل را كه در دول و ممالك و ملل مقرر است واجب

الاتباع شناسند تا تطبيق سنن الهيه با قوانين وضعيه سهولت يابد

ص ٦٧

و ديانت الهيّه ملعب فقها و طالبين رياست نگردد . و شرح اين مطالب مفصلاً

خصوصاً با ضيق مجال و پريشانى افكار و اختلال احوال خارج از گنجايش اين مختصر

است و توضيح آن تفصيلاً اذا شاء اللّه و اذن به موقوف بوقت ديگر .

و امّامقدار تأثير كلمات الهيه در نفوس خلق و جذب قلوب و انشقاق

بان در اين ظهور اعظم نيز بنوعى است كه شبه آن در ظهورات سابقه و اديان

ماضيه مشاهده نشده . چه تاثير كلمة اللّه در قلوب و نفوس اهل اقبال

و ايمان نوعى و بدرجهء بلوغ يافت كه در موارد فتن و بلايا آنگونه متحمل

مصائب و رزايا شدند كه ترك جان شيرين گفتند و در خون خود خفتند

و ابداً بترك ديانت و يا اظهار انزجار و برائت راضى نشدند . و تفّكر

در اين نكته نيز امتياز و ارتفاع امر اعظم را بر ظهورات سابقه مبرهن ميدارد

چه در ظهور حضرت مسيح و حضرت موسى عليهما السلم در حينى كه شمس حقيقت

مشرق و مظهر امر اللّه بين العباد مشهود بود نفسى ببذل جان و ايثار روح

بين يدى الربّ موفق نشد . و لكن در اين ظهور در موارد بذل ارواح و

نفوس بر يكديگر سبقت گرفتند و در مواقع تعذيب دى غايت اصطباريكديگر

و سكون مشهود گشتند و در كمال سرور و حبور و اصطبار و سكون

گشاده روى و واضح الجبين جان شيرينرا در سبيل محبّت محبوب العالمين

ايثار كردند

) و اما تاريخ ميلاد حضرت مولى الورى عبدا البهاء روح العالمين الفدأ )

بر اين نهج بود كه آنوجود اقدس در يوم خامس شهر جمادى الاولى سنهء 1260

هجريه كه مطابق است عيناً با يوم ظهور نقطهء اولى و جمال اسنى جلّ اسمه الاعلى و

موافق است با شهر ماى 1844 ميلادى از انجب عقائل و اطهر سلائل در مدينهء

دار الخلافهء طهران ولادت يافت و در حجر تربيت جمال اقدس ابهى

در آن مدينهء مباركه نشو و نما فرمود و نگارنده از جمعى و هم از لسان

ص ٦٨

مبارك شفاهاً مسموع داشت كه در \_\_\_ ظهور نقطهء اولى آنوجود كراراً با وجود

صغر سن از متعصّبين طهران تحمل شتم و سب فرمود و در ايّامي كه جمال

اقدس ابهى در طهران مقيم زندان و مغلول ظلم اهل طغيان بود و در سجن بلقاى

مبارك مشرف گشت . و چون بر حسب امر دولت ايران جمال اقدس

الابهى در سنهء 1269 مطابق سنهء 1854 در دار السلام بغداد اقامت

فرمودند حضرت مولى الورى نيز در اين هجرت ملازم خدمت بود . و در

سنوات اقامت در بغداد دايم در محضر اقدس بانوجود مقدس \_\_\_ داشت

و با وجود \_\_\_ ابداً حضرت مولى الورى در مدرسه تحصيل نفرمود و در آغاز شباب معين

علوم از بيانات و \_\_\_ \_\_\_ بود

و نخست اثرى كه از آنوجود مبارك در دار السلام در عالم معارف ظهور يافت رسالهء

شرح حديث قدسى ( كنت كنزاًمخفياًفاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكن

اعرف ) بود كه بر حسب مسألت از ذوات مرقوم فرمود و نگارنده

در اوايل ايام تصديق در مجلسى حاضر بود كه يكى از جالسين از حالات اقدس جمال

ابهى از مرحوم سيّد حاجى جواد طباطبائى كربلائى سؤال مينمود

ومى فرمود (( بگوئيد كه آنوجود اقدس نور ساطعى است كه \_\_\_ \_\_\_ در

سنّ صغر و مراهقت اين چنين كتابى از قلم مباركش صادر شده است

و مقصود آن سيّد عالم فاضل اين بود كه \_\_\_ معين معارف الهيّه در صغر سّن

با تحصيل در مدارس \_\_\_ مستحيل است تا چه رسد كه بدون تعلم و تدرس باشند

چه در اين صورت اعظم شاهدى است اين علم آسمانى است نه اراضى ؟ و علم

الهى است نه بشرى و منشاء مهبط آن تجلى روح قدسى الهى رحمانى است

و مطلع و مشرق آن نيز روشنى بخش جهان جاودانى . و بالجمله آثار بزرگى

از جبين مباركش در خور وى و صغر سن مانند بدر منير مشرق و ساطع و \_\_\_

ذكاوت و نباهت از جميع حركات و سكناتش مبين و واضح . بيان معجزش در كشف

حقايق غامضه محير الباب و عقول بود و لسان مجيرش در رشاقت ؟ تقرير

جذّاب قلوب و نفوس . نظر ثاقبش در كشف مهمات مظلمه سراج منير

بود و حكم نافذش در فصل و قطع مهامّ معضله مصلح حال صغير و كبير .

ص ٦٩

و در جميع ادوار انتقالات جمال اقدس ابهى از دار السلام بقسطنطنيه و از

قسطنطنيه بادرنه و از ادرنه بعكا قرين و سهيم جمال اقدس ابهى بود

وراى مطاعش در جميع اين حالات مرجع اليه عموم اهل بهاء خصوصاً

در مدت 24 بيست و چهار سال اقامت جمال اقدس ابهى در مدينه مقدسهء عكا اتعاب وجود

مبارك حضرت عبدالبهاء و تحمل بحدى بود كه غير از نفس مقدسش محده در تحمل

آن مقدار از مشقات و مصادمه ؟ آنمايه صعوبات نفسى قادر نبود. و ملاحظه اينكه

مدينه عكا منفاى مغضوبين ومحبوسين دولت عثمانيه بود و اسمش از قلم قدم ( سجن

اعظم ) نزول يافت در بيان مقدار صعوبات وارده بر حضرت مولى الورى كفايت مينمايد .

چه جمال قدم جلّ ذكره غالباً در ايام اقامت در عكا از ملاقات غير احبا چنانكه

سابقاً نيز بان اشاره شد اجتناب ميفرمودند مگر نفسى بالخصوص طالب مشرف شدن شود

و تمام معاشرت با ملل و اشخاص متفاوت المشارب و المذاهب و الشئون ؟

و المقاصد و الدرجات با حضرت عبدالبهاء بود و هر كسى بنفسه بحضور

حضرتش مشرف ميشد و مقاصدشرا حضوراًمعروض ميداشت .

و لذا غالباً مجلس مبارك از صبح الى قريب بنصف ليل \_\_\_ بود از انواع

خلق از مسلمين و نصارى و بهائى و غيرهم و از عرب و ترك و ايرانى و امثالهم

و از رجال حكومت و رؤساى اهل علم و اكابر تجّار و ساير افراد خلق از كبير و

صغير و غني و فقير و اين نفوس بعضي بجهت استفاده از بيانات جذابيه روحانيه

آنوجود اقدس و اكثرى بجهت اشتغال و توقعات شخصيه خودشان شرف حضور مييافتند

و كسى كه از حال حكومات شرقيه مطلع باشد و حالات اهالى آن \_\_\_ كما

ينبغى بداند بر مقدار صعوبات \_\_\_ وارده بر آنوجود مقدس \_\_\_ مطلع گردد . و حضرتش

در جميع احوال با وجه طليق ؟ گشاده با خلق ملاقات ميفرمود و بقدر مقدور

در اصلاح حال و اجابت مسئول كل اقدام مينمود كما اينكه الى حال \_\_\_

جنابش مقصد عموم اهالى آن بلاد است و مرجع آمال و مقاصد كافّهء

عباد . وجود مباركش طبيب هر مريض و پناه هر قريب ملجأ هر ملهوف است

ص ٧٠

و مفرج هموم هر مهموم. اعلم اللّه و اشهده كه نگارنده خود در حدود ؟

ده ماه كه مقيم جوار كريمش بود مشاهده مينمود كه حتى مغلولين گوشهء

زندان كه از رؤيت نور محروم و مهجورند منتظر نواى وجود اقدسش بودند و غرباى

مريض \_\_\_ در زاويهء نسيان مترصد پرسش و عيادت ذات مقدسش .

و اين اخلاق كريمهء طبيعى حضرتش بود كه ديگران بتصنع و تقليد از عهدهء \_\_\_

برنتوانستند آمد و نفسى ولو از وجودات راسخهء كالجبال تتبع مثال

آن نتوانست نمود و قد قيل فى الامثال ( ليس المتطبع بالمطبوع ) فنعم ماقبل؟

) تعسفتم ما كان منى شيمة و اين من المطبوع ما يتطبع )

و وجود اقدس مباركش اگرچه باسم جدّ بزرگوارش ميرزا عبّاس موسوم گشت و لكن در

اوان ورود ببغداد باسم سركار ؟ و از اول قيام و ظهور جمال ابهى القاب عاليه

سرّاللّه و غصن اللّه الاعظم و هم بسر كار آقا چه بلسان مبارك جمال اقدس ابهى و

چه بلسان ساير احبا كتباً و شفاهاً مخاطب و مذكور ميشد .

و چون در اوايل امر كتاب مستطاب اقدس نازل شد و در اين كتاب مبارك

كه اعظم كتب بهائيه و محل نزول و تشريع شرائع الهيّه است اين حكم محكم مبرم

از سماء اراده مالك امم نزول يافت قوله جلّ عزّ (( اذا غيض بحر الوصال و قضى

كتاب المبدأ فى المال توجّهوا الى من اراده اللّه الذيّن انشعب من هذا الاصل

القديم )) و در موضع ديگر اين كتاب مستطاب نازل شد قوله جلّ علا (( اذا طارت

الورقاء عن ايك الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا ما لاعرفتموه

من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم )) جميع اهل بهاء

بمركز مقرّ امر الهى بعد از غروب شمس حقيقت و غيبت جمال حضرت احديّت مطّلع

و آگاه گشتند و بر عنايت حق جلّ جلاله نسبت بامّت بهائيه واثق \_\_\_

شدند و بر مبيّن كتاب ربّانى و كاشف غوامض كلمات آسمانى كه حكمش مثل \_\_\_

هر تفرقت و اختلاف است و بيانش موجب حصول قطع و يقين و اتفاق و ايتلاف \_\_\_

يافتند و لسان بشكر و ثناى حق جلّ جلاله گشودند و بر تعيين مقرّ امر اللّه

بغايت \_\_\_ سرور و حبور نمودند . چه نزد اهل ايمان عدم خفاى

مركز امر اهمّ اصول مسائل دينيه است و اعظم رابطه \_\_\_ بحقيقت قدسيّهء الهيّه چه

كه جز او حكمش رافع اختلاف

ص ٧١

نتواند بود و بغير بيان او بيان احدى موجب حصول و قطع و ايقان نتواند

شد و لذا تعيين مركز منصوص را اعظم عنايت الهى دانستند و وجود مباركرا

حصن حصين و دوع ؟ متين دين مبين از تطرّق شبهات مشككين و اوهام \_\_\_

شمردند . و جميعاً وائق و مطمئن و عالم و موقن بودند كه مقصود حق جلّ جلاله

در اين دو آيه باهره \_\_\_ حضرت مولى الورى عبدالبهاء است چه قطع نظر از بروز

و سطوع آثار الهيّه از جبين منيرش جمال اقدس ابهى تلويحاًو تصريحاً لساناً

و تحريراً جميع عباد را بوجود مباركش دلالت ميفرمود و در جميع موارد امتياز

و اختصاص او را از ديگران مكشوف و واضح ميداشت تا جميع عباد باو

وحده ناظر باشند و باتباع اوامرش سارع و مبادر و لكن مع

ذلك كلة چون جمال ابهى جلّ اسمه الاعلى ملاحظه ميفرمود و برأى العين ميديد كه

پس از استتار جمال احديّت در \_\_\_ غيبت حسد خبيث اهل هوى را برآنخواهد داشت كه با

وجود منع از تأويل كتاب بحبل موهون شبهات واهيه متمسك گردند و \_\_\_ دو آيهء

كريمهء صريحه را از وجود مباركش مصروف دارند تا ثانياً ظلمت اختلافات افق منير امر

اللّه را ظلم دارد و مصائب ملل ماضيه در اين دين مبين نيز عود نمايد لذا

در اواخر ايام كتاب مستطاب عهد را نازل فرمود و بخط يد مبارك

مرقوم و بختم مقدس مزين و مختوم داشت و در اين سفر كريم و كتاب

عظيم تصريح فرمود كه مقصود از فرع كريم منشعب از اصل قديم كه

در آيهء مباركه كتاب اقدس نازل شده مطاف ملأ اعلى مركز دايرهء اسماء

همايون غصن سدره مباركه ابهى حضرت ( عبد البها ) است و جميع

اغصان و افنان و منتسبين و اهل بهاء عموماً\_\_\_ بتصريح \_\_\_

التأويل و بظهور و تبيين لا يستره التمويه و \_\_\_ \_\_\_

امر فرمود كه بان مشرق انوار الهيّه ناظر باشند و آن افق منير را مطلع

و مصدر اوامر و نواهى آيين الهى دانند . شايد اين توضيح و تصحيح و بيان

واضح فصيح رادع افكار واهيهء جهّال شود \_\_\_ و مانند ماء زلال مصفّى ؟

ص ٧٢

شعلهء جهانسوز حسد و حقد اهل ضلال گردد و دين الهى از تطرق اختلاف

و تخريب انشعاب و \_\_\_ بحكم عدل شود و صريح الولح مقدّسه حضرت \_\_\_

اضرّ از آن بعالم ديانت و انسانيت چيزى نيست مصونّ و محفوظ ماند و كلمهء

الهيّه از شبهات و تشكيكات و حيل و تمويهات بشريّه متحصن و محروس آيد .

و لكن وا اسفا كه آنهمه تصريحات حق جل جلاله و اوجوب توجه بمشرق انوار ميثاق

رادع خيالات فاسده اهل نفاق نشد و مواعظ و نصائح و وصاياى مكررهء مؤكدهء

در اجتناب از وسائل مهلكه مدمرهء اختلاف و انشقاق موجب تليين قلوب قاسيه ؟

ارباب عداوت و شقاق نگشت . زيرا كه چون در ماه ماى 1892 ميلادى

مطابق دويم ذى قعده 1309 هجرى جمال اقدس ابهى بمقرّ اقدس اعلى صعود فرمود

و نير ساطع النور سماء ميثاق در غايت اشراق طالع شد و در يوم تاسع از غياب جمال

ربّ الارباب كتاب عهد الهى از روضه قدس در مجمع جميع احباب تلاوت يافت فى الحين

ظلمت تكدر؟ و انقباض در جبين بعضى مترصدين مخالفت و اعراض كه حبّ رياست بلا وجه

و تكبر بلاحق آميخته \_\_\_ و اركان ايشان بود ظاهر گشت و بالعكس \_\_\_ انبساط و

سرور و لوائح ابتهاج و حبور از وجوه ناضره؟ متهلكه جمعى ديگر كه جز حق جوئى و حق

گوئى نبوت سمتى و صفتى نداشتند ظاهر و باهر و هويدا شد . جمعى انور مبين در يمين

يقين و نبوّت ؟ و رسوخ بر عهد متين حضرت ربّ العالمين جالس شدند و برخى بهوسهاى

محال و تشكيكات اهل ضلال در شمال وبال ساكن گشتند . آنان از بركات ثبوت و رسوخ

بقوت نفوذ كلمه و علّو ذكر و تأئيد بر خدمت و نصرت ممتاز شدند و اينان بنكبت

تزلزل و \_\_\_ بسقوط و هبوط و \_\_\_ و حبوط مغرور گشتند . و بالجمله از آن يوم مشهود

\_\_\_ نقض الهى در بوستان ملت اقدس ابهى بروئيد و آثار بغض و عداوتى

بلا سبب كه شبه آن در فرق وسيع اخرى مشهود كاتب نگشته بود از روش

و سلوك و اقوال و افعال معدودى كه اكنون بفئه ناقضه معروفند ظاهر گرديد.

ملت واحدهء بهائيه كه مانند نغمهء جنت و شميم صبح عنايت منزه از روايح

كريمه جفا و منافرت بود از اغراض فاسدهء اين معدود قليل بانقسام و تشيع

مبتلا شد و كلمهء مقدسهء بهائيه كه بحكم جمال اقدس الهى منزه از تأويل و تحويل

و شبهت و \_\_\_ بود

ص ٧٣

بشبهات مظلمه و تأويلات باردهء آن نفوس معانده مختلط و مضروب گشت

كتب كثيره باطله بى معنى و القاء شبهات منتشر داشتند و تهم ومفترياتى كه

هرگز تحقق نداشت ايجاد كردند . روضهء مقدّسه را محل شتم و لعن ذوادان

مطاف ملأ اعلى نمودند و عتبهء مباركه را كه قبلهء دعا و مناجات و حريم \_\_\_

و تبتل و صلواتست دام تشويش قلوب و \_\_\_ صدور كردند چندانكه بيم

آن بود كه مبادا از كثرت هتك و شتم اهل نقض و حادثه كه منافى احتراز مطاف

ملأ اعلى و وقار و سكون اهل بهاء است ظاهر گردد و لذا حضرت مولى

الورى از حكومت محليّه مراقبى از عساكر ضبطيه طلب فرمودند تا زائرين عتبه عليه

از حوادث غير مرضيه مصونّ مانند و بخلوص نيّت بصلوات و دعوات

اشتغال جويند با اينكه اين فئهء ناقضه فرد فرد چه در ايّام جمال اقدس ابهى چه

بعد از صعود مغمور احسانا و عنايت حضرت عبدالبهاء بودند و \_\_\_ آنوجود اقدس اصلاح

\_\_\_ آنوجود اقدس اصلاح \_\_\_ \_\_\_ مراحل ثبوت و رسوخ \_\_\_ ... بيشتر ... موجب نقض

... عهد الله ... كلمة اللّه گشتند تا نبوّت انبياء در اصحاب يمين و اصحاب شمال

متحقّق گردد و جزاى اعمال بعدل حقّ متعال وقوع يابد.

و بالخصوص ملاحظه دو امر نكته مهمه جليله كه عددشان بسى نفس نميرسيد موجب مزيد

اشتغال نار حسد در قلوب اين فئه معدوده قليل كه عدشان بسى نفس نميرسد گشت يكى

آنكه جميع اهل بها در كافه عداد از قبول كتب شبهات اصحاب بغضه ابا نمودند و

بامر جمال اقدس ابهى متفقاً متحداً از اعتناى بدسائس و وساوس آنان در قليل مدت

دورى جستند و در كمال اتحاد در ظل رايت مركز عهد مأوى يافتند و ديگر آنكه در

قليل مدّت از اثر قلم سيال حضرت عبدالبهاء بيانات نورانيه آن همايون فرع سدرهء

منتهى كلمه الهيّه زياده از سابق نفوذ و انتشار يافت و عدد اهل بهاء اضعاف ايّام

جمال ابهى شد ذكر مشرق انوار ميثاق زينت بخش جمع آنان گشت و الواح مقدسهاش

مانند اوراق ذهور در جميع بلاد منتشر و نشور شد مهابت اسم عظيمش آفاقرا فراگرفت

و ماثر جليلهء شخص كريمش \_\_\_ سمع اهل مشارق و معارف گشت. و لذا اهل بغضا بدسائس

سياسيه متشبث گشتند و اذهان و افكار متعصبين آن بلاد را مشوش و مغشوش

كردند تا آنكه حادثهء سجن اعظم تجديد يافت و جميع ادوار ايام فرع

كريم بر مثال \_\_\_ امام اصل قديم متحقق گشت . و چون شرح اين حادثه عجيبه فى

جميع الوجوه از اعجب حوادث و وقائعى است كه اغراض بشريهء در عالم ايجاد نموده

و اكنون نگارنده را مجال تبيين آن نيست باين مقدار اكتفا ميكند و از حق جل جلاله

مسألت مينمايد تا در فرصت ديگر مفصلاً شرح آنرا مرقوم دارد و بنظر اخيار و

ابرار رساند قد تمّ تحرير هذه \_\_\_ فى يوم ...

)پايان كتاب )